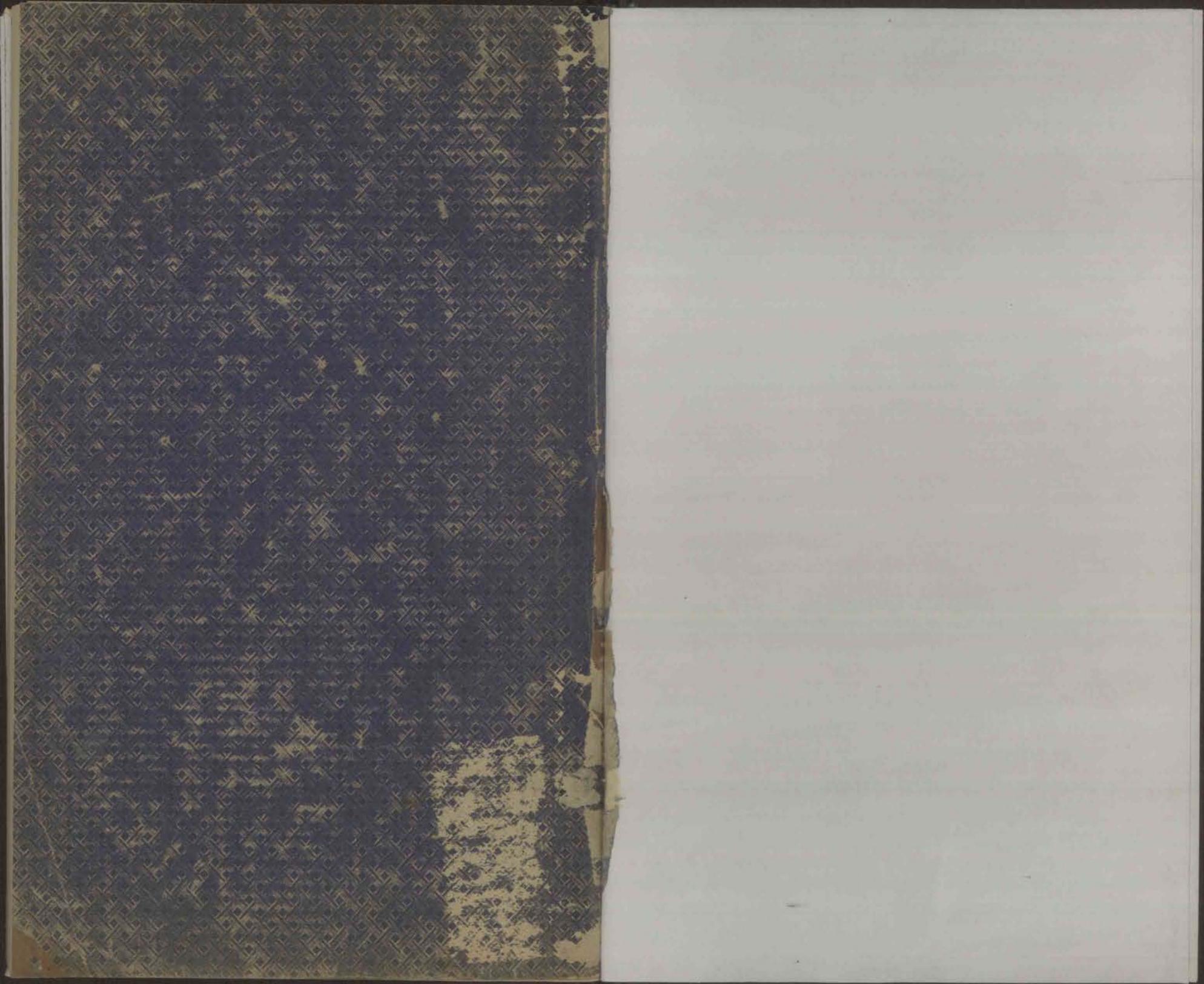


کتابخانه مجلس شورای اسلامی

تاسیس ۱۳۰۵



کتاب تفسیر المآرب

فی احکام اللاحی الشوہب

انزالیف و تصنیف حضرت مطاہر

الاقام رحمنا السلام افاضی حاجی سید اللہ

مجمد بلا دمتع اللہ المسلمین بطوبقاساکن بند

بو شہر حسب الفرائض جماعت طہا اقا

صاظر جن پناہ علی اکبر جگر و طابا

و مطبع مظفریو طبع نا

کرید تیانج و شہریع الشا

۳۴۳

۲۸
۴
۵



۱۵



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل اللجزة نية الرجال وهي فيهم علامة الكمال الذين
النساء الأطاب بالشعور والذرائب الطوال وهي فيهم تزداد
الجمال والصلاة والسلام على من بعث ليتم مكارم الاخلاق وتعليم
الحكم والحلال الذي من باب تسريح اللجج اعفائها وقصر الشوارب
واحفائها وعلى له الانوار وخلفاء الاطهار الذين بالعوافي
اقامة سننه وترويج شريعته واجاء ملته ولعنة الله على من استحل
حرامه وخالف حكمه واهان اسلامه من الان الى يوم الدين امين
رب العالمين قال الله نعم ان الذين عند الله الاسلام ومن يتبع غير
الاسلام ديننا فلن يقبل منه وهو في الآخرة من الخاسرين ورضيت
لكم الاسلام ديناً فتوبوا للمسلمين ولئن اتحل بهذا الدين وعمل بتلك
القوانين وجانبك لتشبه ياخوان الشياطين أما بعد فمؤيد غير
اذا ظهرت البدع في امتي فليظهر العالم علمه من لم يفعل فعليه لعنة

الله يعق هرگاه در میان امت من بدعتها ظاهر شود پس باید دان
هنگام ظاهر سازند علماء و انبیا علم و دانش خود را برای زحمة ان بدعتها
و هر کس انا باشد در مقام اظهار علم و زحمة ان بدع بر نیاید
لعنت خدا بر او خواهد بود انسان بعد از مشاهده تیسوع منکرات
و بدع و تجاهر بفسوق که در این قرن اخیر در مسلمانان شد استماع
مثل این روایت مجبور است در اخترازان مشمول لعن شدن در مقام
بیان محرمات و مبتدعات و منکرات و منهیات شرع اسلام بر آید
لکن بطوری نواع منکرات در مسلمانان شیوع یافته که شخص چیران
است کدام بل بیان نماید از آنچه مسئله ریش تراشی است که در این
اواخر دیگر خورد خورد دارد از امور عادی تر رجال حتی پیره مردان شیوع
بد بختان در این مسافرت حج بیت الله و زیارت حرم رسول عم
که مدتی محشور با عراب بدوی بودیم بکنفس ریش تراش را دیدار
نکردم ولی برادران مذهبی ما گویا این فعل قبیح تشیع را از مباحات
دانسته کمتر کسی با می بینم که محاسنش مرضی شرع باشد لذا از باب
وجوب نهی از منکر بجلال الامثال حضرت ختمی مرتبت که فرموده
فلیظهر العالم علمه من لم يفعل فعليه لعنة الله که در صدر این رساله
نوشتیم با تشویش جواس بر علی یفای ان در وظیفه این مسئله
از روی استدلال بادل از بعد با کمال خنصر و ادلة خاصه و عامه
تمام نمودم بالسان فارسی برای عموم نفع ان واحادیث را عرض می اراد

نمودم تا بدین متون احادیث فریقین خریدار طینان کرد و عند
خود را تقدیم صاحب شرع کرده مردم را هم در تحت لزام محبت آورد
باشم والله الهادی الى الرشاد و مرتب نمودم این رساله را بچند مأثره ،

المأثرة الاولى دیاچه

بدانکه تا بر کین عمل بقوانین دین اسلام و معرضین از عمل با او امر و نواهی
حضرت خیرالاولی و قسم خارج نیستند یا از منتخلین بغیر دین
اسلامند و یا از منتخلین باین دین مبین میباشند پس اگر از ملامت
اند و متدین بغیر دین اسلامند خواهستیم آنها را بعمل با او امر و نواهی این دین
مبین دعوت کنیم باید اول آنها را دعوت با اصول دین یعنی توحید
و نبوت بنمائیم و بعد از اعتراف آنها و تصدیق و اذعان بوجود صانع
حکیم علیم قدیر بر لزوم بدی که لم یلد لم یولد است و تصدیق بانبیا از
روی دلالت اثبات نبوت عامه و تصدیق نبوت خاصه هر یک از انبیاء
از روی دلالت اثبات نبوت خاصه و معجزات آنها و تصدیق آنها بنبوت
و رسالت خاتم النبیین و سید المرسلین انوقت میتوان آنها را سوق داد
بطرف عمل کردن با حکام شرع انجناب و متابعت و امتثال امر و نواهی
او که فلان امر واجب است و فلان امر حرام و اگر از منتخلین باین
دین میباشند آنها هم زد و قسم خارج نیستند یا جاهلند با حکام
اسلام و از روی جهل است مانند اشخاص جدیدی که لا اسلام پس باید

عین
کتاب
الاسلام
در
تفسیر
و
توضیح
و
تعمیر

انها

انها را دعوت بعلم با حکام نمود و یا آنکه جاهل با حکام نیستند آنها هم
برود و قسمند یا از کسانی هستند که با علم و اطلاع باینکه فلان امر
واجب است در این دین و فلان امر حرام مع ذلک مرتکب فعل
فلان حرام می شوند بجرأت بترك فلان واجب می کنند از روی
عدم عقیده و انکار ضروری که در حکم از ترداد است یا از روی
توکل بوسعته رحمت خدا و انفتاح باب توبه که آنها هم فاسق
اند پس باید این دو دسته از مردم را سوق داد بطرف عواقب
و نجهم دنیوی و ارتداد و انکار ضروریات و عقوبات دنیویة
فاسق و عذاب الیم و عقوبه شدیدة اخرویة مرتدین و فاسقین
تا مرتد ع شده اقبال بعمل با حکام نمایند و یا آنکه از کسانی هستند
که معتقدند باین دین ولی ترك فلان واجب یا فعل فلان حرام را
می کنند باعتبار اعتقاد آنکه آن واجب و این حرام نیست و اگر حقیقت
کشف واجب بودن آن و حرام بودن این را آنها بشود هر اینه حاضر
امثال خواهند بود پس این صنف از مردم را باید دعوت کرد
بطرف مدارك آن امر واجب و آن امر حرام تا بر آنها کشف حقیقت
و حرمت آن در و امر کرد و مثلاً مسئله حلق لحیة یعنی ریش تراشیدن
را که یکی از منهیات شرع اسلام است نمیتوان بفلان خارج از دین
گفت که چون از محرمات شرع اسلام است تو باید ترك کنی و کذا
نمیتوان بان کسی که علم بحرمت آن دارد و از روی انکار و مجرد

ضرورت

خبریات بعمل آورده کف کرا این فعل از نهیات شرع است ترك
کن زیرا که خوش عالما عامدا ترك کرده یا مرتکب شده پس باید اول
داد عوت باسلام پس منع از ریش تراشی نمود و دوم را اندازان
حقوقات دنیویة و آخریة ارتداد و ترك او امر و فعل منافی بود
و ما این رساله را فقط از برای کافی می نویسیم که معتقدند
بشرع اسلام و لکن در حرام بودن ریش تراشی یا یقین ندارند
بجای آنکه شاید لیلی از شرع شریف در این باب نرسیده باشد یا
جاهلند با صلح حکم لهذا این رساله را برای ایضای تطیفه نمی از
منکر و امتثال امر حضرت خاتم الانبیاء در طایف سابق الذکر
احقر در عودت از رحله الحجی از خود و مرد دیوشهر و مشاهده
شیوع این فعل قبیح و امر شنیع مجبور بنوشتن چنین رساله شده
می نویسیم و انشاء الله نعم از ادلة خاصة و عامّة که در این باب رسیده
انقدر ذکر نمایم بحول الله و توفیقہ و تأییدہ که یقین کنند که این فعل
از نهیات و مبغوضات شرع اسلام است انوقت من شاء فلیؤمن
ومن شاء فلیکفر الخ پس روی کلام را بطرف این صنف از مردم
نموده گفته می شود . . .

المأثرة الثانية مقدمة

باید افسته شود انکه ما مسلمانان در عمل با حکام با معاصرین حضرت

مأثرة الثانية
مقدمه

پیغمبر و ائمه اطهار اشتراك داریم و اختصاصی برای حاضرین نیست
بغایت این نیست فقط حاضرین احکام خود را شفاها و حضواتن کن
بودند از لسان معصوم می گرفتند و ما مسلمانان بعد از غیبت زاین
قیصر محرم و مانند ایم نقطه مرجع ما را خدا احکام همانا کتاب خدا
و سنت رسول و احادیث ائمه اطهار است که این دو مدارك احکام
شرع اند باستظهار عقل و اجماع و این چهار برای توان مدارك احکام
قرار داد اگر چه هر يك از این چهار هم تنهایی میتواند مدارك حکم
شرع باشد که تفصیل آن در بحث اصول مقرر است و این رساله با این
اختصار گنجایش شرح و بسط مسائل اصول ندارد بعلو و اسباب
دوری از فهم عوام خواهد شد و مباحث امکان برای تقریب فهم عوام
با کمال اختصار و سادگی سخن خواهیم گفت انشاء الله تعالی و بهرستند و
استعین و علیه التکلان و هو خیر ناصر و معین

المأثرة الثالثة

در اینکه احادیث مرجع احکامند مسئله ریش تراشی که در صدر
اول سلام بطوری از منکرات شمرده میشد که در میان یکصد هزار مرتد
مسلمان که در جمعه جماعات و منی عرفات و حروب و غزوات حاضر
می شدند اگر بخوانستیم یک نفر ریش تراش پیدا کنیم میسوز نبود بلکه
اگر بالفرض کسی فی الجمله ریش خود را تنگ میکرد یا شوارب خود را

حکام و احادیث مرجع احکامند

بلند میگذاشت مشارایه بالبنان و مطعون بالعیان می شد بطوریکه
 بیایستی مدتی از انظار مردم منخفی و منعزل شو بواسطه نجلت و انقضا
 و تمام این اهیت و اهتام در زمان پیغمبر و خلفاء و ائمه هدی بود
 بعد از اختلاف کلمه مسلمانان و تقسیم سلطنت اسلامیان بچهار وعراق
 و شامات و عرب و عجم و خسر مسلمین با کفار مجوس و نصاری و راجد
 شامات و ایران کم کم این فعل قبیح در مسلمانان شروع باشاعه کرد باز
 مقداری قبیح آن باقی بود که بسیاری از کسانی که فی الجمله شر ف خود را
 دوست می داشتند یا داشتند از تراشیدن ریش خود تا در این قرون
 اخیر که بواسطه اقدام ملوک بدجنان بطوری این فعل قبیح در مسلمانان
 شیوع پیدا کرده که خود خورده میخوانند منکر اصل حرمت آن شوند نصیر
 میگویند بجای قرآن نوشته ریش تراشی حرام است بپاره کمان کرده باید
 جزئیات احکام هم در قرآن نوشته شده باشد در حالتیکه آن چیزها نیکه
 در قرآن هست هم باید بمعونت اخبار فهمیده شود مثلا مسئله سرق
 و امر بقطع بد سارق که هرگاه مرد یا زن دزدی کند باید دست آنها
 را قطع کرد دیگر در قرآن نیست آنکه هرگاه آن مرد پدر باشد یا آن
 زن مادر باشد که مال فرزند خود را دزدیده باشند یا می توان
 قطع دست پدر یا مادر را برای زردیدن مال فرزند خودشان
 نمود نه جایز نیست و حال آنکه قرآن اطلاق دارد و هکذا دست
 در لغت از سرانگشتان تا بالای کتف است و در آیه وضو تا مرفق

است و در آیه تیمم تا بند دست است پس یا آن دست که باید
 بحکم قرآن قطع شود کدام است آن کتف است بموجب لغت یا
 از مرفق بموجب آیه وضو یا از بند دست بموجب آیه تیمم در حالتیکه
 هیچ کدام نیست بلکه چهار انگشت را قطع میکنند و هکذا مقدم
 دزدی در قرآن نه نوشته است آیا برای یکدوم یا کمتر جنس یا نقد
 می توان قطع بد نمود در قرآن اطلاق دارد و حال آنکه نه چنین است
 بلکه نصاب مخصوصی دارد پس این سخن صحیح نیست که باید جزئیات
 احکام از قرآن بخواهیم بلکه متکفل تمام جزئیات احکام حادث
 است از ائمه معصومین و این چه سؤال جاهلان است که بجای
 قرآن نوشته است ریش تراشی حرام است آیا بجای قرآن نوشته است
 نماز صبح دو رکعت است و کذا عدد رکعات نمازهای دیگر و کذا احکام
 شکوک آیا بجای قرآن نوشته است مفطرات صوم چند چیز است
 آیا بجای قرآن نوشته است ترک احرام در حج چند چیز است
 سوای دو سه چیز ذکر نشده آیا بجای قرآن نوشته است حجتا مختص بحضور امام
 است آیا بجای قرآن نوشته صلوة جمعه مختص بامام معصوم یا نائب
 خاص است آیا بجای قرآن است تعداد منایع خمس که در چند چیز است
 آیا بجای قرآن است نصاب زکوة حیوانات و غلات و طلا و نقره هر
 کدام چه قدر است آیا بجای قرآن است که صیغ العقود در نکاح و ایقاعات
 و معاملات بچه کیفیت است آیا بجای قرآن نوشته است بیع منابذ

و کالی بکالی مثال آن باطل است آیا کجای قرآن است جزئیات مسائل
 عدیه حساب مواریث قرابات در هنگام عول و تعصیب نوشته است
 آیا کجای قرآن است مسائل حدود و تقریرات سائر ابواب جزییات و
 قاتل و مفسد فی الارض سارق و زانی که آنها هم علی نحو الاجمال است
 و بمعونه اخبار تمام می شوند آیا کجای قرآن است بیان دین اعضا ذکور
 و نانات و اینکه دیزن یا مرد تاثلث ساوی است و بعد از آن میگوید
 بنصف و هكذا جزئیات مسائل حرد عید کافر و مسلم و مجنون و مجبور
 و صغیر و قصور و امثال آنها بلی تمام تفصیل از بیان مجملات و تخصص
 عموم و تقیید مطلقات و فرق بین ناسخ و منسوخ و امثال آنها از بکت
 اخبار و احادیث بر مردم روشن می شود و قرآن کلیات را متضمن است
 و جزئیات بسیاری از احکام قرآن را فقط ما از اخبار را همه هد میگیریم
 مانند استدلال معصوم یا بیه شریفان المساجد لله در قطع اربعه
 اصابع سارق و امثال آن و این مسئله هم یکی از مسائلی است که از کلیت
 قرآن استنباط می شود که اشاره ببعض آنها در دلیل کتاب خواهد
 آمد انشاء الله تعی بعلاوه اخبار و احادیثیکه در این باب رسیده
 از طریق خاصه و عامه که برای اطلاع اشخاص معتقد عدّه کثیره
 را از آنها ذکر خواهیم نمود انشاء الله تعالی و حسبنا الله و نعم الوکیل

المأربة الرابعة

در بیان

احکام قرآن و احادیث

در بیان مدارک احکام و این معنی را نیز باید دانست آنکه هر حکم
 و هر مسئله را باید از کتاب یعنی قرآن و سنت یعنی قول یا فعل یا تقریر
 معصوم که همه را اخبار راست و اجماع یعنی اتفاق اهل حل و عقد اسلام
 که مکاشف از قول معصوم باشد و عقل یعنی حکم عقل سلیم فطری
 علماء اسلام که موافق با کتاب یا سنت یا اجماع باشد استنباط نمود
 و گاهی میشود بعضی مسائل فقط از کتاب و سنت استنباط می شود
 و مدارکش تنها کتاب و سنت است و عقل و اجماع را در آن دخالت
 و بعضی مسائل هست که فقط از سنت استنباط می شود و باقی ادله
 را دخالت در آن نیست و بعضی مسائل هست که از سنت و اجماع عقل
 استنباط می شود و در کتاب بالخصوص برای فرائض نیست و جل
 احکام از این قبیلند و بعضی مسائل هست که فقط مدارکشان اجماع
 است لا غیر که انهم بازگشت بسنت دارد بواسطه کشف کردن از کتاب
 یا قول معصوم و هر کدام از آن احکام اعم از آنهاست که ادله اربعه
 تماما دلیل و مدارک آنها باشد یا سه تای آنها یا دو تای آنها یا یکی
 از آنها مدارک آنها باشد تماما حکم شرع است و واجب است امتثال
 و اطاعت آن و تبارک عمل با آنها یا ناسق است یا کافر بهمان بیان که
 در صدر رساله گفته شد و منکر ضروری دین و اما ما نحن فی بعض
 مسئله حرمت ریش تراشی میتوان گفت علاوه بر احادیث فوق القاه
 از طریق خاصه و عامه که در آن باب رسیده است از ادله اربعه هم

می توان

می توان استنباط حرمت و مبغوضیت آن را در نظر شارع مقدس نمود

المأثرة الخامسة

در استدلال بکتاب خدا اما از کتاب خدا همچنانکه گفته شد آنکه بعض احکام را از کلیات قرآن استنباط میکنیم اگر بالخصوص نصی نداشته باشد مانند حکم کردن بحلال بودن ماش و عدس و نخود اهل کتاب از روی طلاق آیه شریفه و طعامهم حل لكم یعنی طعام اهل کتاب یعنی یهود و نصاری حلال است برای شما مسلمانان که طعام مخصوص کنند و جو است لکن اطلاقش شامل همه حیوانات می شود که ما حلیت سایر حیوانات آنها را هم از آن می فهمیم و این مسئله هم همین طور است یعنی ممکن است از بعض کلیات قرآن استنباط حرمت آن نماید مانند آیه شریفه که از انسان ابلیس ملعون نقل می فرماید که با خدا در ابتداء خلق بشر معاهده کرده که اغوا میکنم تمام این نوع از مخلوق تو را برای آن تفوقی که ادی آنها را بر من و مرا مطرود از درگاه خود کردی برای آنها هم را اغوا می کنم مگر خالص زبده کانت را که متکبر نباشم از ضلال آنها آنوقت میگوید و شماره میکند امور پرکار آنها اغوا و ضلال میکند بشر را از انجمله میگوید و لا امر بکم فلیغیرن خلق الله یعنی هر آینه البته البته که از حرف لام و نون تاکید نفی میدهد می شود همراه میکنم و اغوا می سازم و ضلال می نمایم و بمعصیت

خدا استنباط حرمت

میندازم آنها را باینکه تغییر خلقت تو را بدهند که یکی از آنها بلکه اهم از همه ریش تراشی است که بزیر کت تغییر می ست در خلق خدا و معلوم است امر شیطان هیچ وقت در رشد و هدایت نخواهد بود بلکه هر چه را شیطان امر کند غوایت و ضلالت خواهد بود بدلیل کرمه شریفه که می فرماید یا ایها الذین آمنوا لا تتبعوا خطوات الشیطان و من يتبع خطوات الشیطان فانه یامر بالفحشاء و المنکر که امر شیطان تماما فحشاء و منکر است پس ریش تراشیدن باطل است این آیه را و امر شیطان است و امر شیطان کلا در مخالفت خدا و رسول است و مخالفت خدا و رسول حرام است و فاعل آن مستحق عقوبت و عذاب خواهد بود و هکذا اشرفیه الم اعهد لیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعبدوا فیهذا صراط مستقیم و لقد اضل منکم جبلا کثیرا انم یقولوا تعقلون که این عمل تنسیع بعد از فهمیدن آنکه از اضلالات شیطان است و فاعل آن عبادت شیطان کرده مشمول نهی در این آیه خواهد بود و کذا شریفه اما سلطانه علی الذین یتولونہ و الذین هم به مشرکون که اطاعت امر شیطان قبول و ولایت و شریک با شیطان خواهد بود و از جمله فروع طاعت همین ریش تراشیدن است که خود شر گفته البته امر میکنم آنها را بتغییر خلق خدا و ریش تراشان هم طاعت آن امر را در مقابل می پیغمبر کرده اند و کذا اشرفیه الذین یحجون ان تشیع

الفاخرة الخ كذا في عمل من جملة افراد اين عمل حرام است وكذا اشريفه
 ثم اوجبت اليك ان تتبع ملة ابراهيم حنيفا وما كان من المشركين
 كه در ربايت رسیده كذا اشتن ريش از ملة ابراهيم است و از دين حنيف
 و تراشيدن مخالفان است كه ضلالت است وكذا اشريفه ان المبدئين
 كانوا اخوان الشياطين وكان الشيطان لربه كفورا كه ريش تراشي
 هم در اطلاق تبذير داخل است كما لا يخفى وكذا اكرميه ما اتاكم
 الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا كه لفظ ما در صورت امر و نهى
 هر دو تمام است اول شامل او امر بغيره در كذا اشتن ريش و دوم
 شامل نهى و از تراشيدن ريش ميشود و اثبات آن امر و اين نهى از
 احاديث وارده از انجناب عي شود همچنانكه خواهد آمد انشاء الله
 وكذا اشريفه ومن اظلم ممن ذكر بايات ربه فاعرض عنها ونسى
 قد مت يده الخ كه كذا اشتن ريش از افراد تذكر بايات خداست
 و تراشيدن اعراض از ان است و يا آنكه منع از تراشيدن تذكر كار
 آيات خداست و امتناع از قبول و جرات بر تراشيدن اعراض
 از ان است وكذا اشريفه ان الشيطان لكم عدو فاتخذوه عدوا انما
 يدعوا اليه ليكونوا من اصحاب التعير كه ريش تراشي هم از افراد دعوت
 شيطان است بموجب عهد خود شر كه در ازل كرده تا اصحاب سعي
 شوند و هكذا آيات مهددة بحزب شيطان و چند بليس كه ريش تراش
 داخل در حزب شيطان و چند بليس است و امثال آنها كه هر کدام از

اطلاق كلييات آيات استنباط جزئيات احكام كه از ان جمله است
 ريش تراشي حرمت و مبعوضيت ان بخوبى ميتوان كرد وكذا اشريفه
 فاقم وجهك للدين حنيفا فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل
 لخلق الله ذلك الدين القيم ولكن اكثر الناس لا يعلمون كه ضمنا
 استفاده منع از خلق نجسة و ريش تراشي از ان عي شود كه تبديل خلق
 خداست وكذا اشتن ريش از فطرت و دين حنيف است كفايت است
 از آيات كتاب هين تدبر اى منصف

المأثرة السادسة

در اشاره بنسبت و اما از سنت پس از اين انشاء الله انقد اخبار و
 احاديث در اين باب فكر نمايم از طرق خاصه و عامه كه اسباب يقين شو
 باينكه ريش تراشي از منهيات و محرمات و مبعوضات شرع شريف دين
 حنيف خواهد بود و بر فرض آنكه هر يك از احاديث وارده در اين باب
 بتمهائى ناهض نشود در دليليت بر مدعى لكن از تراكم و تظاقر آنها كه
 عي توان دعواى تواتر لفظى و معنوى در مدعى مذكور نمود اسباب
 قطع بمبعوضيت و ممنوعيت ان در شرع اسلامى ام مجده السامخى خواهد
 شد براى شخص متدين منصف كه فقط مقصودش ان باشد كه بدن او
 در اين باب از شرع شريف دليلى سيده است يانه والامعاندين و
 جا حدين كه آنها اصلا بشرع اعتقادى ندارند و چون احاديث

باینکه ریش تراشیدن از
 منهیات است و در این باب
 احادیث و اخبار و تمهاتی
 ناهض نشود در دلیلیت بر
 مدعی که آنرا از تراکم و
 تظاقر آنها که عی توان
 دعوی تواتر لفظی و معنوی
 در مدعی مذکور نمود اسباب
 قطع بمبعوضیت و ممنوعیت
 آن در شرع اسلامی ام
 مجده السامخی خواهد شد
 برای شخص متدین منصف
 که فقط مقصودش آن باشد
 که بدن او در این باب از
 شرع شریف دلیل سیده است
 یا نه و الامعان دین و
 جا حدین که آنها اصلا بشرع
 اعتقادی ندارند و چون
 احادیث

در این باب زیاد است لذا آنها را در آخر ادله قرار داده ایم که بعد از فراغ از بیانات مشغول ذکر آنها شویم انشاء الله تم کتیم و نیز باید دانسته شود آنکه لفظ سنت اعم است از قول معصوم مثل اخبار و احادیث و فعل معصوم یعنی افعال و اعمال هر یک از معصومین برای حاجت است هر گاه اختصاصی نباشد مثل نه نفر زود جدائمه برای پیغمبر و وجوب نوافل و امثال و الا در هر فعل معصوم ما هم میتوانیم عمل بر طبق آن کنیم و حجت است برای ما و دیده و شنیده نشد یکی از انبیاء و اوصیاء العیاذ بالله ریش تراشیده باشد اگر از جمله مباحات مستکنزه بود هر اینه یک وقت یکی از آنها این فعل را بجا می آورد و لکن فی سؤل الله اسوة حسنة و تقریر معصوم که حجت است یعنی عملی یا فعلی در حضور معصوم بجا آورند و معصوم مشاهده کند و بدون خوف و مانع و تقیة سکوت کند لیل است بر جواز و اباحه آن فعل مانند بیع معافات یعنی معامله بدن صیغه وصحت آن ای یکدام وقت اتفاق افتاده که معصوم ریش تراشی را دیده که بدون مانع ساکت مانده و منع نکرده باشد تا برای ما این فعل جایز باشد حاشا و کلا -

المأثرة السابعة

در اشاره باجماع و اما از اجماع پس می گوئیم از صدر اسلام تا کنون

باجماع
و اینست
در این باب

اجماع اهل حل و عقد و علماء فریقین خاصه عامه قائم بر حرمت و مبغوضیت و عدم اباحه ریش تراشی بوده و تا کنون می توان دعوی اجماع محصل نمود بواسطه احاطه بر اقوال همه علماء اسلام که قائلند باباحه آن موجود نیست بلکه مسلمانان دنیا از فرق مختلفه عامه و خاصه متفقند بر اینکه ریش تراشی در شرع اسلام مباح نیست و منکرند در و البته معصوم هم قول او و عملا در آنها خواهد بود بعقیده ما اما میباید که اجماع عامه عبارت است از اتفاق قوی و علی اهل حل و عقد اهل اسلام بدلیل روایت مروری در طریق خودشان لا یجتمع امتی علی الخطاء دیگر دخول معصوم را شرط نمیدانند برخلاف اجماع خاصه که حجیت آن را در اثر مدار دخول قول معصوم میدانند باین معنی که اگر اجماع تمام علماء معلوم النسب بشود که قول معصوم در آنها نباشد مطلقا از اجماع واجت نهی اند اگر اجماع متحقق شود که مجهول النسب را آنها باشد القاء خلافی نشود آن اجماع را حجت می دانند بنابراین در این مسئله بر حسب قول عامه و خاصه اجماع متحقق است بلا شبهه زیرا که مخالف از جهالند و فضلا از خواص واحدی در اسلام تا کنون قائل بجواز و اباحه آن نشده است

المأثرة الثامنة

را
باجماع
و اینست
در این باب

در اشاره بعقل و اما از عقل پس می گوئیم عقل سلیم فطری حاکم است
 باینکه چون در پیش در مجال سباب زینت و مجال آنهاست همچنانکه
 گیسو و مو در زنان اسباب زینت و مجال آنها خواهد بود و وظیفه
 عقل فقط اثبات مدح و تحسین یا ذم و تفسیح است لا غیر دیگر
 ثواب و عقاب را حاکم نیست بل در مرتبه دوم عقل حاکم است باینکه
 فاعل محسنات مستحق اجر و ثواب است و فاعل مقبحات مستوجب توبیح
 و عقاب است و اینکه بعضی از مجال که خود را عاقله استند ترجیح
 ریش تراشیدن بر گذاشتن ریش می دهند فعل ریش تراشیدن احسن
 و گذاشتن را تبیح می اندازند از جهت آنست که درست حسن و قبح
 را نفهمیده اند مانند اشخاصی که گوشت مرده انسان را که ابناء
 جنس خودشان است می خوردند آنرا از محسنات می شمردند و قبح
 آنرا درک نمی کردند مسلماً اگر عقل سلیم فطری می داشتند هرگز اقدام
 بر این عمل قبیح نمی کردند که از اوجت با بنات و اخوات و
 امتهات خود که در نزد جماع مستحسن و موافق عقل بوده در حالتیکه
 اقبیح از هر چیز است و گذاشتن ریش تراشیدن که قبح آنرا درک نکرده اند
 آنرا حسن شمرده اند در حالتیکه حاکم بقبح خلق لحمیه و حسن گذاشتن
 ریش علاوه بر حکم عقل سلیم فطری عمل عقلای طراز اول یعنی انبیاء
 و اوصیاء و حکماء و علماء و صحابه و تابعین است بلکه عموم
 مسلمین سابقین و شمرت عظیمه را سلام حرمت خلق لحمیه و

استیجاب

استیجاب تکریم آن از شان و اصلاح هر یک جداگانه دلیل است متقن
 بر مدح و حیت ریش گذاشتن و مبعوضیت تراشیدن و تاکنون
 احدی نر گفته و نر نوشته است باینکه العیاذ بالله یکی از ائمه
 یا صحابه یا تابعین در عصر معصوم دیده شده باشد باریش
 تراشیده و اگر این عمل از محسنات عقلی بوده و از مباحات شرعی
 هر اینکه زمانی یکی از ان عقلا مرتکب این فعل مستحسن عقلی
 مباح شرعی میشد و این معنی بتنهائی دلیل است قاطع بر
 ممنوعیت و مبعوضیت و قباح و عدم ابا احترام بر است
 این مقدار از بیان ادلته از بعد از اثبات مدعای مذکور
 الحال بودیم در ذکر و بیان و تعداد احادیث خاصه عامه
 که در این باب رسیده است و بعد از احادیث خاصه مقدم
 می آید پس احادیث عامه را برای تأیید مذکور می آریم
 انشاء الله تعالی و نیز تذنیب این معنی هم باید دانسته شود
 آنکه اوامر و نواهی رسول ص تماماً اوامر و نواهی خداست پس
 شریفه و ما یطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و بدین
 وحی هم نسبت بخدا خواهد داد زیرا که علاوه بر آنکه مقام عصمت
 و رسالت اجل و مانع و ارفع از آنست که العیاذ بالله خلاف
 واقع بر خدا ببندد و الا سلب الطمینان با جناب او می شد همچنانکه در
 باب ثبوت نبوت خاصه در علم کلام مقرر است علاوه بر آن در

تحت

تحت تهديد سخت از طرف خدای باشد که فرموده ولو تقول علينا بعض الاثام لا نؤذيك الاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين فما ينفى اكرهين ينجيهم من سختي انما كفرت به من قبل ويا نبت دهر اينه سخت وراخواهم گرفت وركت قلب وراقطع خواهم كرد و كسي نجي تواند ورا از دست من نجات ورهاي دهد نه گهبا في و كند صريح است در اينكه يك كلمه رسول خدائي تواند از خود بگويد و نبت بخدا بد هدهه گران كه عين ان از جانب خدا باشد زود باشد كه بياميدن روايتي كه شخص مجوسي باريش تراشیده و سبيل بلند آمد در خدمت حضرت پيغمبر حضرت فرمود اين چه صورت است عرضي كند امر في هذا ربي يعفو خدای من مرا چنين امر کرده حضرت ميغرم ايد خدای من مرا امر کرده كه ريش بگذارم تا ريش را كوتاه كنم كه صريحاً نسبت اين امر را بخدا ميدهد و حاشا اشعور بيقه ان كذب كفتن بر خدا الحال مشغول ذكر اخبار تو يوم انشاء الله

المأثر قبل التاسعة

في ذكر الاحاديث الخاصه وفيها فصول مائة نهم در ذكر و بيان احاديث خاصه است كه در باب حكام حجة رسيد و در ان چند فصل است فصل اول در ذكر احاديثي كه عبد مجاز خلق حجة انانها استفاده مي شود در كتاب معاني الاخبار روي عن الحسين

فصل في بيان ما في كتاب معاني الاخبار من احاديث خاصه

بن ابراهيم الماكتب عن محمد بن جعفر الاسدي عن موسى بن عمر بن النخعي عن عمه الحسين بن يزيد عن علي بن غراب عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده عم قال قال رسول الله ص حقوا الشوارب واعفوا اللحي ولا تشبهوا بالجوس وكذا محمد بن علي بن الحسين قال قال رسول الله ص حقوا الشوارب واعفوا اللحي ولا تشبهوا باليهود قال قال رسول الله ص ان الجوس جزو الجاهم وقرراشوا بهم وان نحن نجز الشوارب ونعفو اللحي وهي لفطرة وكذا اماراه محمد بن يعقوب عن علي بن محمد بن اسماعيل عن محمد بن موسى بن جعفر عن احمد بن القاسم العجلي عن احمد بن يحيى عن محمد بن عذاهي عن عبد الله بن ايوب عن عبد الله بن هاشم عن عبد الكريم بن عمر الخثعي عن جبابرة الوالبيبة قال رأيت امير المؤمنين ع في شربة الخسيس معدة لها سياتان يضرب بهما بياع الجري والماراهي الزمار ويقول لهم يا بياع مسوخ بنو اسرائيل جند بنو مردان فقام اليه فرات بن حنيفة فقال يا امير المؤمنين وما جند بنو مردان قال فقال له اقوام طقوا اللحي وقتلوا الشوارب فمسخوا ورفاه الصدق في كتاب كمال الدين عن علي بن احمد الدقاق عن محمد بن يعقوب مثله الا انه قال والنزير الطافي وكذا اماراه الفضل بن الحسن الطبرسي في مجمع البيان نقل من تفسير علي بن ابراهيم عن الصادق ع في قوله تم واذا ابتلى

ابراهيم تبه بكلمات فاتمه قال ثم ما ابتلاء الله به في نوم من
ذبح وولد اسماعيل فاتمها ابراهيم وعزم عليه وتسلم لامر الله ثم فلما
عزم قال الله نعم كه ثوابه الى ان قال في جا علك للناس اما ما
ثم انزل عليه الخيفية وهي عشرة اشياء خمسة منها في الرأس
وخمسة منها في البدن فاما التي في الرأس فاخذ الشارب واعفاء
الليح وطم الشعر والسواك والخلال واما التي في البدن فحلق
الشعر من البدن والختان وتقليم الاظفار والغسل من الجنابة
والطهور بالماء فهذه الخيفية الطاهرة التي جاء بها ابراهيم
فلم ينسخ ولا تشبه الى يوم القيمة وهو قول نعم واتبع ملته ابراهيم
حقيقا ساكنا في روايات تاما اما في ثقبه وعدل مروى
در وسائل الشيعه وكتب ديكر متون انها از روی قرآن مقطوع
الصدر خصوصا روايت علی بن غراب که غالب روايات خاصه
عامه بدان مضمون است و حاصل مفادش مر باخذ شارب و
کذا شستن لحيه است و نهی از تشبه بچوس که عادت و دیدن آنها
تراشیدن لحيه و کذا شستن بسبیل است و هکذا روايت علی بن الحسین
که همان مضمون است ولی منع از تشبه بهود فرموده زیرا که بعض
يهوديان در آن زمان بدین عادت بوده اند و در اخر همین روايت
می فرماید بدستیکه بچوس را ریش را می تراشیدند و شارب بلند
می گذاشتند ولی پیغمبر می فرماید ما بعکس آنها بسبیل را می نیم

بجز

و ریش را می گذاریم و این عمل که ما می کنیم فطرتیست که خدا قرار
داده است و روايت جابيه والبی که بیان تغزیر کردن حضرت موسی
امیر المؤمنین می کند بان کسانیکه فرو شدند اقسام ماهی حرام
اند در کوفه و آنحضرت تشبیه می کند آنها را بچند بنی مروان و تفسیر
می کند آنها را بکسانیکه حلق لحيه می کنند و سبیلها را تا بیده و بلند
می گذارند که مینرmaid مسخ شده اند آنها و کذا روايت علی بن ابراهيم
قوی که تصریح دارد بانکه زدن شارب و گذاشتن ریش از فطرت
و حقیقت است که هرگز منسوخ نشده و منسوخ نمیشود بالجمله در
صورتیکه حضرت فرو شدند کان ماهی حرام گوشت را با تازیانه
تغزیر می فرماید و جرم آنها را تشبیه می کند بکسانیکه ریش می تراشند
و سبیل بلند می گذارند معلوم می شود که آنها بطریق اولی مستحق
تازیانه اند زیرا که مشبه به همیشه باید اقوی از مشبه باشد مثل این
که گرم را تشبیه باتش می کنند نه آتش را بر زمین گرم زیرا که نمی توان گفت
که این آتش مثل زمین گرم است بلکه باید گفت این زمین گرم مانند
آتش است و اینجاست حضرت فرو شدند کان ماهی حرام را تشبیه می
بر ریش تراشان و ماهی فروشان را تغزیر می فرماید با تازیانه یا
انکه اضعفند در تشبیه و ریش تراشان اقوی هستند زیرا که
آنها را مشبه به قرار داده پس آنها اولی و احقند بتغزیر یا تازیانه
معلوم می شود که فعل آنها اشتد مرتبه می باشد از بیع ماهی حرام

وهين دليل تنهائي برای منصف کافی است در قبول حرام بودن
 ان والله الهادي الى الرشاد وتسد يد العبا فصل وحر
 در فوائد شان كردن و در ان چند فائده
 است فائده اول در تسريح الحية وبعض فوائد ان
 در وسائل الشيعة عن محمد بن علي بن الحسين قال قال الصادق
 مشط الرأس يذهب بالوباء ومشط الحية يشد الاضراس وفي
 حديث السفينان قال قال ابو عبد الله المشط للحية يشد الاضراس
 وفي مكارم الاخلاق نبوية تسريح الرأس وللحية يسأل الداء من
 الجسد وقال تسريح اللحية عقيد كل وضوء ينفي الفقر وكذا
 ما رواه الحسين بن بسطام واخوه في كتاب طب الائمة عن تميم بن
 احمد السيرافي عن محمد بن خالد البرقي عن علي بن النعمان عن ابي
 بن فرقد والمعلني بن خنيس جميعا قال قال ابو عبد الله تسريح العان
 يشد الاضراس وتسريح اللحية يذهب بالوباء وتسريح الذنابتين
 يذهب ببلا بل الصد وتسير الحاجبين امان من الجذام
 تسريح الرأس يقطع البلغم في مكارم الاخلاق رواية من امر المشط
 على رأسه والحية وصدرة سبع مرات لم يقارب داء ابدا وكذا ما رواه
 محمد بن يعقوب عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد
 عن نوح بن شعيب عن ابن مباح عن يونس عم ابن اخبره عن ابي
 الحسن قال اذا سرحت رأسك ولحيتك نام المشط على صدك

فصل في فوائد المشط
 تسريح الحية

فانه يذهب بالهيم والوباء ورواه الصدوق مرسل عن ابي الحسن
 موسى بن جعفر وكذا ما رواه ايضا محمد بن يعقوب عن عدة
 من اصحابنا عن سهل بن زياد عن الحسن بن عطية عن اسماعيل
 بن جابر عن ابي عبد الله قال من سرح لحيته سبعين مرة وعدّها
 مرة لم يقرب به الشيطان اربعين يوما ورواه الصدوق مرسل عن
 الصادق ورواه في ثواب الاعمال عن الحسين بن احمد بن ادريس عن
 ابيه عن محمد بن احمد عن سهل بن زياد عن ابراهيم بن عبد الرحمن
 بن الحجاج عن محمد بن عمر الهمداني عن ابن عطية عن اسماعيل
 بن جابر مثله ثم جهتها سلسله روايات فوق ما ندر سابق بس
 انها است از حيث امانى بودن و عدل بودن بعضى از انها
 خصوصا روايت داود بن فرقد ومعلني بن خنيس وبالاضرار واين
 كليتي كه منتهى بيونس است دار سالش مضر نيست زيرا كه بعدا و
 برانكه روايات يونس مقبول است و راوى محمد بن يعقوب كليفي
 است صدوق هم هين روايت را مرسل نقل كرده و هكذا روايت
 اسماعيل بن جابر كه ايضا صدوق و كليفي صاحب ثواب الاعمال
 بعضى مرسل و بعضى مسند نقل كرده اند كه همه دليل است بر صحت
 وقوت وثبات انها و مفاد تمام انها ان است كه معصوم فوائد
 تسريح الحية و رأسها بيان مى فرمايد باينكه دفع و با ميكند و دندانها
 را قوت مى دهد هموم و غموم صدر را دفع مى كند و امان از

انها است

جذام میشود شانز کردن حاجب بالخصوص شانز ریش کردن خصوصاً
 دافع دردها و قاطع بلاغم معدی شود که تجربه هم محسوس است
 وکن غالباً در هنگام شانز کردن اسباب حرکت جشاء میشود که
 کاشف است از تاثیر آن در معدی و اصلاح آن و شانز بعد از
 وضوء دفع فقره نماید وکن تعداد مراتب شانز کردن را بمقتاد
 برای حث برانز یاد این عمل است وکن ای فرماید بعد از شانز
 کردن سروریش خود شانز را بکش بر سینه خود یعنی موی سینه
 را شانز کن یا مطلقاً بر سینه امرارده شانز را که اسباب دفع هم و غم
 و دفع و با می شود و لفظ تسریح اگر چه معنی سردادن و بلند کردن است
 موی سروریش آمد و لی در این احادیث بملاحظه قرآن کائن در
 آنها معنی شانز کشیدن است بر موهای بلند سروریش و تلویحاً
 نیز استفاده منع حلق لحيه از این احادیث و امثال آنها که در بعد
 ذکر خواهد شد میشود باینکه میفرماید شانز کردن ریش اسباب
 دفع امراض و اوجاع بالخصوص و با میشود و البته دفع هر ضرر
 محتمل واجب است عقلاً پس شانز کردن که دافع از مضار است
 لازم است و چون شانز کردن بدون وجود موی ریش معنی ندارد
 پس البته وجود ریش در نظر شارع مفروضه عنیه بوده که باید وجود
 موی لحيه باشد تا شانز شود والا این او امر لغو و محمل مضایع میباشد
 و همین دلیل تلویحاً استفاده منع حلق لحيه می شود و عبارت

دیگر

دیگر دفع و با میچمل بشانز ریش میشود و شانز ریش متفرع بر وجود
 ریش است و دفع آن ضرر محتمل واجب و آن دفع متوقف بر شانز
 کردن و شانز کردن هم متوقف بر وجود ریش پس وجود ریش واجب
 و حلق آن حرام خواهد بود نظیر مسئله وجوب صلح رحم و
 مصادیق آن که از آن استفاده حرمت قطع رحم و حرمت
 مصادیق آن می شود و بالعکس که از حرمت قطع رحم استفاده
 وجوب صلح میشود هکذا از حرمت حلق وجوب گذاشتن و از
 وجوب گذاشتن حرمت حلق لحيه بخوبی استفاده می شود
 فتدبر فائده دوم در استحباب **المشط** روئ محمد بن یعقوب عن
 حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد بن سماعة عن احمد بن الحسن
 الميثمي عن محمد بن اسحاق بن عمار النوفلي عن ابيه قال سمعت
 ابالحسن يقول المشط يذهب بالوباء الحديث وفي مكارم الاخلاق
 عن الصادق قال المشط ينفي الفقر يذهب لداء وعن عدة
 من اصحابنا عن احمد بن ابي عبد الله عن ابيه قال كثر المشط
 يقلل البلغم وکن محمد بن علی بن الحسین قال قال الصادق
 المشط يذهب بالوباء وهو الحی قال وفي رواية احمد بن ابي
 عبد الله البرقي يذهب بالوباء وهو الضعف الخ تن جهت
 سلسله روایت محمد بن یعقوب کلینی باسناد پیدر عثمان بن
 صحیح است و روایت احمد زیدش و روایت برقی همه معتبر

و موثق

فائده
 استحباب
 المشط

و موثق اند و مفاد هر سبب الطلاق دلالت دارد بر مرد و حیت
 شانه کردن بلکه تکثیر آن و فائده آن در یکی دفع و با و در دیگری
 تغلیل بلغم و در دیگری دفع حمی با امراض و بائیه و در بعضی تعبیر
 و بارابوا و باء و آلف بوا و فون و آلف که بمعنی ضعف است
 کرده است یعنی شانه کردن اسباب تقویت بنیة و دفع ضعف
 و سستی میشود و خواهد آمد در فائده آنید روایتی که می فرماید
 نیزید فی الصلب و یقطع البلغم یعنی شانه کردن ماء الصلب
 یعنی منی از یاد میکند یعنی سبب تقویت باه می شود و بلغم
 را کم میکند و دلالت آنها بر منع حلق لجة همان بیان است که
 در فائده سابقه گفته شد و فرقی بین این دسته از احادیث و
 احادیث سابقه آن است که در دسته سابقه تعبیر تفسیر صحیح میفرماید
 و در این دسته تعبیر بمطلق مشط و شانه کردن اعم از ریش و غیر
 و در این دسته تفسیر و باء محمی هم می نماید برای آنکه در لغت الطلاق
 و با بر طاعون و طاعون بر و باء و و با بر امراض عمومی و حیوانات غفنه
 هم می شود که می گویند امراض و بائیه یعنی متعدیه عمومیة معلوم
 می شود که از اثرات و فوائد شانه کشیدن دفع حیوانات غفنه و امراض
 و بائیه هم می شود و در خصوص مرض و باء معهود هم خصوصاً استعمال
 است بطریق اولی و در بعضی کلمات احادیث سابقه تصریح بر
 که شانه کردن واجب یعنی بر و باء موجب دفع جذام هم می شود که

دلالت دارد بر آنکه دفع امراض جلدیه هم می شود و کذا ادافع فقر
 و اسباب غنی هم می شود و دفع درد ها و مشاطه را که باین اسم می نامند
 برای آن است که در هنگام زینت عروسان شانه را بسیار استعمال
 میکنند همچنانکه دلالت از ذلك است که یعنی بسیار مالش دهند
 بد زاست بالجمله از همین روایات مجویبیه کند اشتن لجة حرمت
 و منعوضیت حلق لجة بخوبی استفاده می شود، فائده سوم
 در استحباب شانه کردن هنگام نماز روی محمد
 بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن عبد الله بن المغیره
 عن ابی الحسن ۴ فی قوله تعالی خذ من ذنوبکم عند کل مسجد قال
 من ذلك التمشط عند کل صلوة و عن حمید بن زیاد عن الحسن
 بن محمد بن ساعته عن احمد بن الحسن المشی عن محمد بن اسحاق
 بن عمار النوفلی عن ابیه قال سمعت ابی الحسن ۴ یقول المشط
 ید هب بالوباء و کان لابی عبد الله مشط فی المسجد یتمشط
 به اذا فرغ من صلوة محمد بن علی بن الحسین قال سئل ابو الحسن
 الرضا عن قول الله عز وجل خذ من ذنوبکم عند کل مسجد قال
 من ذلك التمشط عند کل صلوة و فی الخصال عن اسماعیل بن
 منصور عن محمد بن القاسم العلوی عن احمد بن علی الانصاری
 عن احمد بن محمد بن خالد عن الحسن بن علی بن فضال عن تغلبه
 بن میمون عن عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی عبد الله فی قول

در فائده شانه کردن
 در استحباب شانه کردن
 در استحباب شانه کردن
 در استحباب شانه کردن

الله تم خذوا زينتكم عند كل مسجد قال المشط فان المشط يجلب
 الرزق ويحسن الشعر وينجز الحاجة وينيد في ماء الصلابة يقطع
 البلغم وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يسرح تحت لحيته
 اربعين مرة ومن فوقها سبع مرات ويقول انه يزيد في الذهن
 ويقطع البلغم محمد بن مسعود العياشي في تفسيره عن ابي
 بصير قال سئلت ابا عبد الله عن قول الله تعالى خذوا زينتكم
 عند كل مسجد قال هو المشط عند كل صلوة فريضته وناقلة
 الفضل بن الحسن الطبرسي في مجمع البيان عن الصادق
 في قوله تم خذوا زينتكم عند كل مسجد قال اخذ الزينة هو المشط
 عند كل صلوة الحسن بن الفضل الطوسي في مكارم الاخلاق قال
 قال الصادق في قوله تم خذوا زينتكم عند كل مسجد قال المشط
 فان المشط يجلب الرزق ويحسن الشعر الحديث وكذا ما
 رواه محمد بن علي بن احمد القتال لفارسي في مروضة
 الواعظين قال قال ابو عبد الله في قوله تم خذوا زينتكم
 عند كل مسجد قال المشط فان المشط يجلب الرزق و
 يحسن الشعر وينجز الحاجة وينيد في الصلابة ويقطع البلغم
 قال وكان رسول الله يسرح تحت لحيته اربعين مرة و
 من فوقها سبع مرات ويقول انه يزيد في الذهن ويقطع البلغم
 ورواه الصدوق في الخصال وعن علي بن موسى بن طاووس

في امان الاخطار قال روي انه يبدا من تحت ويقرا انا انزلناه
 في ليلة القدر قال وفي رواية انه يسرح لحيته من تحت الى
 فوق اربعين مرة ويقرا انا انزلناه ومن فوق الى تحت سبع مرات
 ويقرا والعاذيات ويقول اللهم سرح عني الهموم والغموم
 ووحش الصدور وكذا ما رواه الحسن الطبرسي في مكارم
 الاخلاق قال كان يسرح تحت لحيته اربعين مرة ومن فوقها
 سبع مرات ويقول انه يزيد في الذهن ويقطع البلغم ترجمته
 روايات مذكورة در ضمن اين فائده سوم تماما معتبر صحيح
 وموثق است وروايات سلسله جميعا اما في عدول صاحبان
 كتب مذكورة جميعا معروف وازنبر كان اند مثل علي بن ابراهيم
 قمي صاحب تفسير قمي معروف وكيفي محمد بن يعقوب كليني
 صاحب كافي وكذا كتاب خصال صدوق وكذا تفسير عياشي
 وكذا اجمع البيان ومكارم الاخلاق ومروضة الواعظين واما
 الاخطار همدان كتب معتبره علماء امامية ومعروف بصحة و
 اعتبار ندبلي در طريق روايت خصال كه منتهى بعد الرحمن
 بن الحجاج است از ابي عبد الله عليه السلام حسن بن علي بن فضال
 واقع است وبنو فضال فطحي مذهب شدند يعني تاكن با ما
 حضرت صادق بودند واز او رواياتي نقل کرده اند ولي بعد
 از او قائل با امامت حضرت موسى كاظم نشدند بلكه قائل

ان

شدند با مامت پسر حضرت صادق که اسمش عبدالله افطح بوده
 و این جماعت یعنی بنی فضا که این مذهب را اختیار کردند از پیش
 از حضرت صادق و از ائمه قبل از او روایاتی نقل کرده اند بعد
 از فطی شدن آنها مردم از معصوم سؤال میکنند تکلیف مادر
 عمل کردن با قوال بنی فضا چیست معصوم میفرماید خدا و
 مار و او در او مارا و یعنی بگیرد از آنها آنچه را در روایت نقل کرده
 اند و ترک کند آنچه را برای خود میگویند یعنی عمل بروایات آنها
 بکنید ولی عمل بآراء آنها نکنید پس بنابراین این روایت
 هم مقبول است اگر چه در طریقش یکی ز بنی فضا باشد و
 باقی روایات بدون هیچ مرتبه صحیح است بالجمله مفاد تمام
 این روایات فوق و ما حوصل آنها ان است که مستحب است شام
 کردن در هنگام نماز قبل از بعد انضلا و فریضه قلیل و کثیر او
 فوائد مذکوره در این احادیث دفع و باء و جلب رزق و نیکوئی
 موود رستی تیری هن و فهم و شعور و قضاء حاج و تقوی
 بنیة و از دیار ماء الصلب و قطع بلاغم معدی و دفع وساوس
 صدر و وحشه قلب و امثال آن است و اینکه ابتدا آن زبیر
 بیالاجمل مرتبه یا هفتاد مرتبه و از بالا بز مرتبه هفت مرتبه
 شان کشیده شود و در هنگامیکه از زیر بالا شان کشیده میشود
 مشغول قرائت سوره قدر باید شد در هنگامیکه از بالا بز

کشیده

کشیده می شود سوره القادریات خوانده شود و نیز در هنگام شانه
 کردن مطلقا این ذکر را بخوانند اللهم سرح عنی الهموم والغموم و
 وحشه الصدر نیز استفاده می شود آنکه معصوم از ائمه و پیغمبر
 همین عمل را می کرده و دوست میداشتند که مردم هم بکنند بلکه
 مراد از این شریفه اخذ زینت در هنگام دخول مساجد برای
 عبادت و صلوة همین شان است همچنانکه صریح احادیث مفیسر
 این شریفه خدا و ازینتکم عند کل مسجد همین معنی بود که در طی ایام
 در این فائده گفته شد و معلوم است آنکه همچنانکه شانه کردن ریش
 اینقدر محبوب است ضدش ترك شان و لو با وجود ریش مبعوض
 است فضلا از آنکه ریش اصلا برشانند که مطلقا سالبه بانفعا
 موضوع شود دیگر استفاده مبعوضیت و حرمت آن بالبداهه
 است و محتاج بییان نیست خداوند همه را هدایت فرماید

فائده چهارم در رجوع تمسح بعاج

روی محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر
 عن الحسین بن الحسن بن عاصم عن ابیه قال دخلت علی فی ابراهیم
 و فی یدیه مشط عاج یتمشط به فنقلت له جعلت فداک از عندنا
 بالعراق من ینزعم انه لا یحل التمشط بالعاج فقال ولم فقد کان
 لابی منها مشط او مشطان ثم قال تمسحوا بالعاج فان العاج ینذهب

بالوباء

و در هنگام تمسح بعاج

۲

بالوباء وعنه عن صالح بن سندی عن جعفر بن بشير عن موسى بن
بكر قال رأيت ابا الحسن يمشط عاج واشترت له وفي مكارم
الاخلاق عن الصادق ع لا بأس بامشاط العاج والمكاحل واللدائن
وعن محمد بن يحيى عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن ابراهيم
بن مهران عن القاسم بن الوليد قال سألت ابا عبد الله عن عظام
الفيل مداهنها وامشاطها قال لا بأس به وعن الحسين بن
محمد عن معلى بن محمد عن الوشاء عن عبد الله بن سليمان
قال سألت ابا عبد الله عن العاج فقال لا بأس به وان لم
منه ليشط محمد بن علي بن الحسين قال قال موسى بن جعفر
تمشطوا بالعاج فانه يذهب بالوباء ترجمته سلسله اين روايات
هم في عيب است وروايت هم ما هي تند وانهم انها استفاد
جوان شانه كشيدن باستخوان فيل ميشود بلکه استجاب ان
بدليل عمل معصوم که می فرماید من باعاج شانه می کشم و پدید
هم شانه باعاج می کشیده وکن اذاع وباء بودن واز این دست
از روایات هم استفاده محبوبت شانه کشیدن ریش که تلویحا
ممنوعیت حلق لجه ردر بردارد بخوبی می شود و نیز استفاده
میشود آنکه روغن دان و عطر آن و سر مردان و امثال آن
هم جائز است از عاج یعنی استخوان فيل دست شده است
نمایند اگر چه فيل حیوان غیر مأثور اللحم باشد

بجمله

فائده پنجمه

روى محمد بن علي بن الحسين في الخصال عن محمد بن علي ماجيلويه عن عمه
محمد بن ابي القاسم عن محمد بن علي القرشي عن محمد بن زياد بن
عبد الله بن عبد الرحمن عن ثابت ابن ابي صفيّة الثمالي عن ثور
بن سعيد بن علاقة عن ابيه عن علي قال في حديث التمشط من
قيام يورث الفقر الحسن بن الفضل الطبرسي في مكارم الاخلاق
عن النبي قال من امتشط قائما ركبه الدين وعن ابي الحسن ع
موسى قال لا تمتشط من قيام فانه يورث الضعف في القلب
وامتشط وانت جالس فانه يقوى القلب ويحج الجلد ترجمته
سلسله روايت اين روايات هم جميعا از طريق خاصه و اما في مثل
روايات سابقه و مفاد متون انها بيان كراهت شانه كردن
در حال قيام است بلکه تصریح بضرر آن مینماید باینکه اسباب
فقر می شود و فاصل این فعل گرفتار احتیاج و دین خواهد شد
و نیز اسباب ضعف قلب می گردد در خلاف شانه كردن در حال
جلوس که اسباب تقویت قلب و ضخامت و پوی جلد میشود
یعنی اسباب فریبی میگردد از این احادیث و احادیث سابقه و
لاحقه معلوم می شود که شانه كردن خیلی خیلی در صحت مزاج
است که مخالفت هیت ان موجب ضرر میگردد و البته

فائده پنجمه
عنه عن محمد بن علي بن الحسين

بجمله

وجود ريشهم كد ابره هه تمام راد حفظ ان فرموده اند همين طوره منافع دارد و تراشيدن ضرر هه دارد

فصل سوسم

در استحباب اخذ شارب روى محمد بن يعقوب عن محمد بن يحيى عن العمركى بن على بن على بن جعفر عن اخيه ابى الحسن قال سألت عن فصل لشارب امن السنه قال نعم ورواه على بن جعفر فى كتابه مثله و عن على بن ابراهيم عن ابيه عن النوفلى عن السكونى عن ابى عبد الله قال قال رسول الله من السنه ان تأخذ من الشارب حتى يبلغ الاطار و بهذا الاسناد قال رسول الله لا يطولن احدكم شارب فان الشيطان يتخذها نجبا يستتر به و رواه الصدوق مرسل و عن محمد بن يحيى عن احمد بن محمد عن ابن فضال عن ذكره عن ابى عبد الله قال ذكرنا الاخذ من الشارب فقال نشرة وهو من السنه و عن عدة من اصحابنا عن احمد بن ابى عبد الله مثله و عن بعض اصحابنا عن على بن اسباط عن عبد الله بن عثمان انه رأى ابى عبد الله اخفى شارب حتى الصفر بالعسيب محمد بن على بن الحسين فى العلل عن محمد بن على ما جلويه عن على بن ابراهيم عن ابيه عن الحسين بن يزيد عن اسماعيل بن مسلم عن جعفر بن محمد عن ابيه عن النبى قال

اخذ شارب من السنه

لا يطولن احدكم شاربها ولا شعر بطيه ولا عانة فان الشيطان يتخذها نجبا يستتر بها الحسن الطبرسى فى مكارم الاخلاق عن الصادق قال كان شريفة ابراهيم التوحيد الاخلاص الى ان قال وزاده فى الحنفية الختان و قصل لشارب و نفث لا بط و تقليم الاظفار و حلق العانة و امره ببناء البيت و الحج و المناسك فهذه كلها شرعيه و فيه ايضا نقلا من كتاب الحسن عن الحسن بن العلاء قال قلت لابي عبد الله ما ثواب من اخذ شارب و قلم اظفاره فى كل جمعة قال لا يزال مطهرا الى يوم الجمعة الاخر و عنه قال قال الله نعم ل ابراهيم تطهر فاخذ شارب ثم قال تطهر فنشف من ابط ثم قال تطهر فقلم اظفاره ثم قال تطهر فحلق عانته ثم قال تطهر فاختن محمد بن على بن الحسين باسناده عن موسى بن بكر انه قال للصادق ان اصحابنا يقولون انما اخذ الشارب و الاظفار يوم الجمعة فقال سبحن الله خذها ان شئت فى يوم الجمعة و ان شئت فى سائر الايام و فى رواية سعيد عن ابى هريرة عن النبى قال خمس من الفطرة تقليم الاظفار و قصل لشارب و نفث الابط و حلق العانة و الختان فى مكارم الاخلاق نقلا عن من لا يحضره الفقيه قال للصادق اخذ الشارب من الجمعة الى الجمعة امان من الجذام و فيه ايضا من لم يأخذ شارب فليس منا ترى جهتا كرجه در سلسله رجال بعضى از اين روايات فوق فى الجملة ضعف موجود

لا يطولن

است بواسطه روایت ابوسعید جمهول ز ابوهریره و روایت سکونی
 و روایت ابن فضال فیطی و غیره که در طریق آنها واقع است ولی
 نظر بانکه مفاد متن روایت ابوسعید جمهول ز ابوهریره در روایت
 طبرسی در مکارم الاخلاق مذکور است اسباب انجبارش میشود
 و روایت سکونی را علی بن ابراهیم ناقل است و روایت ابن
 فضال را محمد بن یحیی که موثق است ناقل است و گفته شد
 آنکه روایات بنی فضال بنصر معصوم که فرمود خذوا ماروا
 و ذروا مارا و مقبولند بعلاوه متون آنها را بهمان عبارت
 در روایت علی بن ابراهیم قسی و نقل صدق و عدل و طبرسی
 در مکارم الاخلاق و غیر آنها عینا نقل کرده اند که اسباب
 انجبار این آیات ضعیفه هم میشود بعلاوه بر عمل اصحاب که
 بتنهائی جابر ضعف روایات مذکوره می شود در هر حال ما
 حاصل مفاد متون روایات صحیحه و موثقه و ضعیفه از است
 که مستحب مؤکد است اگر قائل بوجوب نشویم شارب را زدن
 بطوریکه منابت شعر برسد که از کلمه حتی الصقره بالعید
 فهمیده می شود که عیب منبتی است و کذا از کلمه حتی
 یبلغ الاطار استفاده می شود که اطار بر وزن کتاب یعنی گوشت
 شقره علیا یعنی ناری گوشت شقره بالا زده شود و در بعضی
 تعبیر از زدن شارب بنشره فرموده یعنی طهور است که

بمعنی نظافت است همچنانکه از روایت حسن ز علماء استفاده شد
 و از بعضی روایات استفاده شد آنکه شارب بلند نجس شیطان
 است یعنی چینه و محل سکونت شیطان خواهد شد هکذا مؤکد
 زیر بغل و مانند که همه محل سکونت و پناه گاه شیطان است
 بالجمله چون شارب زیر سوراخ بینی واقع است و تنفس
 انسان در حال خروج هوای کاربون سمی دارد و وارد بر آن
 موهای شارب میشود علی الا اتصال سمومات کاربونی
 که بمنزله الماس محلول است در خلال موهای شارب
 جمع می شود سپس بانفس داخل در ریه و داخل خون
 میشود و هکذا در حال آب خوردن داخل در معده و سپس
 داخل در خون می شود اسباب مرض و کسالت مزاج خواهد
 شد البته باید دفع آن را نموده از بعضی روایات معلوم می شود
 آنکه زدن شارب و گرفتن ناخن و پاک کردن زیر بغل و
 تنویر عارضه و خننه کردن تماما سنت و از شریعت حضرت
 ابراهیم خلیل است و از بعضی روایات استفاده منع صریح
 میشود از کذا اشتن بلند شدن شارب بدلیل امر بازاله آن
 و نهی از کذا اشتن و اطالذان و کذا استفاده می شود آنکه نترتها
 در روز جمعه مستحب بلکه در مطلق ایام نیکوست
 و البته حکمت و فوائد دارد،

فصل چهارم

در انتخاب صلاح الحیة روى محمد بن یعقوب عن عدة من اصحابنا
 عن احمد بن ابى عبدالله عن ابی عن نصر بن سويد عن بعض
 اصحابه عن ابى یوب الحزاز عن محمد بن مسلم قال رأیت ابی
 جعفر و الحجاج یاخذ من الحیة فقال روها و رواه الصدوق
 باسناده عن محمد بن مسلم مثله و عنهم عن احمد بن عثمان
 بن عیسی عن عبدالله بن مسکان عن الحسن الزیاتی قال رأیت
 ابی جعفر قد خفف الحیة و عنهم عن سهل بن زیاد عن بعض اصحابه
 عن الدهقان عن درست عن ابی عبدالله قال مر بالنبی کرجل
 طویل اللیحة فقال ما کان علی هذا لوهیئاً من الحیة فبلغ ذلك الرجل
 هیئاً بلحیته بین اللحیین ثم دخل علی النبى فلما رآه قال هكذا
 ففعلوا و رواه الصدوق مرسل و عن علی بن ابراهیم عن ابی عن
 ابن ابی عمیر عن هشام بن المشفق عن سدید الصیرفی قال رأیت
 ابی جعفر یاخذ عارضیه و یطن الحیة محمد بن ادیس فی آخر
 السرائر نقلاً من کتاب الجامع لاحمد بن محمد بن ابی نصر بن نبطی
 صاحب الرضی قال سئلته عن الرجل هل یصلح لانه یاخذ من
 الحیة قال ما من عارضیه فلا بأس و ما من مقدامها فلا رواه
 علی بن جعفر فی کتابه الا انه قال فی آخره فلا یاخذ و رواه الحمیری

کتاب جامع
 محمد بن جعفر
 بن محمد بن
 محمد بن
 محمد بن

فی قربا لاسناد عن عبدالله بن الحسن عن علی بن جعفر عن
 اخیه مثله و فی مجمع البحرین ذیل لعة عرض قال و فی الخبر من
 سعادة المرء خفة عارضیه قیل و اد بخفة العارضین خفة
 اللیحة و لکن فی مکارم الاخلاق من سعادة المرء خفة لحيته
 و فیہ ایضا قال الصادق یعتبر عقل الرجل فی ثلث فی طول
 لحيته و فی نقشر خاتمه و فی کنیته و ایضا فی المجمع ذیل لفة طیر
 قال تطایر الشیء تفرق و تطایر طال منه الخبر خذ ما نظایر من
 شعرك تزجرت سلسله روایات ابن احادیث هم صحیح یا مقبول
 یا ثقہ و اما فی عدل است زیرا که روایت محمد بن یعقوب
 کلینی از محمد بن مسلم صحیح است و کذا روایت صدوق از محمد
 بن مسلم و کذا روایت ابن مسکان موثق است بکی روایت درست
 بن منصور واسطی ضعیف است لکن منجبر است بتأیید مفاد
 ان بر روایات صحیح دیگر مثل نقل صدوق اثر و غیره و روایت
 علی بن ابراهیم قمی از سدید صیرفی صحیح است و کذا روایت
 ابن ادیس در آخر سر امران بر نطقی صحیح است و هکذا بقیة
 روایات چون شارع امر بکذا اشتن لحيته و منع از تراشیدن
 ان فرمود لازم بود مقدار انرا هم تعیین فرماید زیرا که اگر تعیین
 مقدار ان را نمی فرمود هر آینه میبایست مطلقاً جایز نباشد
 از حد و اطراف ان چیزی نقصان نمود انوقت بمفاد انرا

در
 کتاب

فی الشیء کالناقص منه حی شد ویامصدق الثیء اذا بلغ حده
انقلب لی ضده واقع حی کرید بلکه از طول فوق العادة ان
استفاده کمی عقل میشود همچنانکه در بعض روایات ابن
فضل گفته اند لذاشارع او امریراراجع باصلاح الحیة واخذ
شارب صادر فرمود تا تعدیل فرماید مردم بلا تکلیف را
لحیة نمایند ویا انکه ریش خود را خنده زار نکنند از کثرت طول
وعرض وبنوهی ان کذا ا حادیثی در این خصوص بیان فرمودند
در اصلاح ان که در فوق مذکورند در مقام استجابا باصلاح
ریش واجازة اخذ از اطراف ان عرضا در فصل آتیه بیاید
احادیثیکه امر باخذ از ان حی فرماید طولاکه در عرض طول
بحد متعارف باشند نه انقدر بلند و بنوه و نه انقدر کوتاه
و تنک بلکه ملاک را قبضه فرموده اند و از کلمة آخر روایت صحیحة
بر نظی که فرمود در جواب سائل اما من عارضیه فلا بأس اما
من مقدامها فلا و در روایت علی بن جعفر صریحا دارد فلا یاخذ
یعنی اما از اطراف عارض گرفتن یعنواصلاح کردن ضرر ندارد
ولما ان حد مقدم که مقدار قبضه باشد از جلو بگیرد صریحا در منع است
که دلالت ان بر حرمت حلق الحیة بطریق اولی است کما لای خفی

فصل پنجم

در بیان حد مقدماتی

در استجاب قص ما زاد ان قبضه - روی محمد بن یعقوب عن علی بن
ابراهیم عن ابیه عن ابی عمیر عن محمد بن ابی حمزه عن ابن
عبدالله قال ما زاد عن القبضه ففی النار یعنی اللیحة و عن
الحسین بن محمد عن معلی بن محمد و عن علی بن محمد عن
صالح بن ابی حماد جمیعا عن الوشاء عن احمد بن عائد عن ابی خدیجة
عن معلی بن خنیس عن ابی عبدالله قال ما زاد من اللیحة عن القبضه
فهو فی النار و عن حدیة من اصحابنا عن احمد بن ابی عبدالله عن
علی بن اسحاق بن سعد عن یونس عن بعض اصحابه عن ابی عبدالله فی
قدر اللیحة قال تقبض بیدک علی اللیحة و تجر ما فضل و کذا الخمد بن
علی بن الحسین قال قال الصادق و ذکر الحدیث و الذی قبله ترجمت
اگرچه روایات سلسله این روایات بعضی ضعیف و بعضی مختلف
فیه است مثل صالح بن ابی حماد و ابی خدیجه سالم بن ابی سلمه
یا ابی خدیجه سالم بن ابی خصمه هر کدام باشند ضعیف است و معلی
بن خنیس که مختلف فیه است و کذا معلی بن محمد البصری که ضعیف
است لکن چون او یکی از مشایخ اجازات است اسباب جبر ضعف
ان می شود بعلاوه چون مقادمتون روایات ضعیف داد روایت
علی بن اسحق بن عبدالله بن سعید اشعری که ثقة و عدل امامی
است حی بننیم لذا اسباب ظن اطمینانی بصدور ان روایات
ضعاف هم می شود و هکذا روایت محمد بن یعقوب کلینی از علی

عنه

بن ابراهيم قبي زابي حمزه در نهايت صحتة وقوت است و عينا
 مفادش يا مفاد در ايات ضعاف متحد و موافق است و ديگر چنانچه
 شك در اعتبار آنها نماند و مفاد متون آن روايات آن است
 كه حد مقدار لحيته كه شرع حسي سندن فقط يك قبضه است
 و نرايد و يك قبضه مكره است بلكه تعبير از آن بقسمت
 آتش مي شود و در بعضي امر مجز و قطع آن شده است و كذا زرد
 خبر منقول در مجمع البحرين كه فرمود بكي از بلند شده و متفرق
 شده از موي ريش خود و كذا اي فرمايد از سعادت انسان است
 سبكي و گونه او يعني نبوه بودن ريش او يا از روي خلقت يا از روي
 اصلاح در هر حال امر باصلاح فرموده اند كه تعديل در ريش
 شود نه بلند بي حد و نه تراشيدن

فصل ششم

در استنجاب اكرام موي ريش و دندن آن مروى محمد بن يعقوب
 عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن النوفلي من السكوني عن ابي
 عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اتخذ شعرا
 فليحسن ولا يترا وليحزه و كذا محمد بن علي بن الحسين قال
 قال رسول الله من ذكر مثله قال وقال لشعر الحسن من
 كسوة الله فاكر موه و مروى محمد بن يعقوب عن عدة من اصحابنا

فصل ششم
 در استنجاب
 موي ريش و دندن آن

عن

عن سهل بن زياد عن ابن فضال عن بعض اصحابه عن ابي كهمس
 عن ابي عبد الله في قول الله عز وجل المرخمل الارض كفاتا
 احياء و امواتا قال دفن الشعر و الظفر و عن علي بن ابراهيم
 عن ابيه عن النضر بن سويد عن القاسم بن سليمان عن عبد الحميد
 بن ابي جعفر الفراء قال ان ابا جعفر تقلع ضرس من اضرار فوضعه
 في كفه ثم قال الحمد لله ثم قال يا جعفر اذ انت دفتني فادفني
 معي ثم مكث بعد حين ثم انقلع ايضا اخر فوضعه على كفه ثم قال
 الحمد لله يا جعفر اذ امت فادفني معي محمد بن علي بن الحسين قال قال
 الصادق يدفن الرجل اظفاره و شعره اذا اخذ منها و هي سنة
 قال و مروى من السنن دفن الشعر و الظفر و الدم و في الخلاصة
 عن ابيه عن محمد بن يحيى عن محمد بن احمد عن ابراهيم بن هاشم
 عن عبد الله بن الحسين بن زبير عن ابيه عن علي بن النبي
 قال من يابدن اربعة الشعر و السن و الظفر و الدم و عن محمد
 بن جعفر البزاز عن سعد بن اسمع عن احمد بن اسحق الهروي
 عن الفضل بن عبد الله الهروي عن مالك بن سليمان عن داود
 بن عبد الرحمن عن هشام بن عروة عن ابيه عن عايشة ان رسول
 الله كان يأمر بدفن سبعة اشياء من الانسان الشعر و الظفر
 و الدم و الحيض و المشيمة و السن و المعلقة ترجمتها اگر چه در
 سلسله روايات مر ايات فوق بعضي ضعاف يا مجاهيل

واقع

ابن
 بن

واقع است مثل نوفلی و سکونی و ابن فضال و ابی کهسب سعد
 بن اسمع و هشام و امثال آنها لکن نوفلی اگر ابن الفضل نوفلی
 باشد او ثقف و عدل اما می است و ابن فضال اگر حسن بن علی
 بن فضال باشد روایت او هم مقبول است بنص معصوم که
 سابق گفته شد در حال روایات بنی فضال و بعضی گفته اند
 آنکه او رجوع از مدینه فیطیجی کرده که روایت او در کمال صحیح
 دانسته اند و سکونی سماعیل بن مسلم بن ابی زیاد ضعیف و ابی
 کهسب مجبول و ابن فضال همه در سلسله روایات محمد بن یعقوب
 کلینی واقع شده اند اسباب اعتبار روایات آنها می شود و اما
 عبد الحمید بن ابی جعفر بن د و فقر است یا احمد بن محمد بن عیسی
 است و یا احمد بن محمد بن خالد است و هر دو عدل و اما می اند
 و روایت ابراهیم بن هاشم حسن است کالصیح و اما روایت سعد
 بن اسمع مجبول و هشام مجبول که منتهی بعایشه میشوند و
 مفاد روایت نبویه که هفت چیز را تعداد میکند مطابق با
 مفاد روایت علوی می شود که چهار چیز را تعداد می فرماید
 زیرا که حیض و مشیمه و علق هر سه در تحت عنوان دم که در
 تعداد روایات علوی است داخل است بنابراین عدد همان
 چهار است که در متن روایت علوی است و همین معنی اسباب
 اعتبار روایت عایشه می شود و لوطی نقش ضعیف باشد

در هر حال مفاد روایات مذکور آن است که پیغمبر ص و ائمه از فرموده
 اند که هرگاه ریش را اصلاح کردیم یا سر را تراشیدیم موی سر و
 ریش را در زبل نریزیم بلکه آنها را در زیر خاک دفن نمایم و این معنی
 از سنت و شریعت حتی حرمت است بلکه اشیاء دیگر را هم
 که از اجزاء بدن انسان است مثل دندان و ناخن و خون هم
 تعداد فرموده اند که باید آنها هم دفن شوند زیرا که روایت
 علوی از پیغمبر ص فقط همین چهار چیز را ذکر می فرمود یعنی مو
 و ناخن و دندان و خون و روایت عایشه از پیغمبر ص
 هفت چیز را ذکر کرده همین چهار را گفته باضافه علق
 یعنی خون بسته که با طفل متولد می شود و مشیمه که آنهم
 غلاف چنین است و خون حیض که این سه چیز داخل در
 عنوان خون است بنابراین مفاد روایت علوی شامل تمام
 آنها است و عمل بمفاد همان روایت علوی ما را بینان میکند
 از ضعف روایت عایشه پس معلوم شد که مورا باید اگر ام
 کرد بدفن کردن که از کسوة خداست که بما پوشانیده همچنانکه
 در روایت بود فلیحسن و لایته و در دیگری الشعر
 الحسن من کسوة الله فاکرموه یعنی کرام کنید مورد
 زیرا که از لباس خدا نیست که بما پوشانیده است
 والله الهادی الی الرشاد

فصل هفتم

در عدم جوانتف موی ریش سفید روی محمد بن علی بن
الحسین قال قال رسول الله صلعم الشيب نور فلا تنفوه وفي
الخصال عن ابيه عن سعد بن عبد الله عن محمد بن خالد الطيالسي
عن عبد الرحمن بن عون عن ابي جحزان التيمي عن عاصم بن حميد
عن ابي بصير قال سمعت ابا عبد الله يقول ثلثة لا يكلمهم الله
يوم القيمة ولا ينظر اليهم وهم عذاب اليم، التناقف شيبه الناع
نفسه والمنكوح في برة وباسناده عن علي في حديث اربع مائة
قال لا ينف الثيب فانه نور للسلم ومن شاب شيبه في الاسلا
كانت له نور يوم القيمة توجهتا روايت محمد بن علي بن الحسين
صحيح است وكذا روايت خصال كرج محمد بن خالد الطيالسي مجهول
در طريق ان است وكذا عبد الرحمن بن عون مجهول لكن چون
در طريق ان سعد بن عبد الله وعاصم بن عبد الحميد واقع اندوهر
در ثقة وعدل وامامی اند وروایت را با بی بصیر یعنی بخوبی بن واسم
اسدی که ثقة وعدل وامامی است محسوسانند لذا روایت آنها معتبر
است و مقبول و هكذا روایت علوی خیر هم مقبول است و مفاد
همه آنها از است که موی ریش سفید یا موی سفید ریش انباید
برکند و چون مسلمان در اسلام محاسن خود را سفید کرده باشد

فصل هفتم
در بیان
نور کردن
موی سفید
بیر

در بیان

ان موی محترم است ونباید بان موع سوء ادب نمودند در هنگام
مصیبت جایز است برکندن آن وند در غیر مصیبت وند جمله آن
و نرفرد آن مکرور هنگام اصلاح که گفته شد بهمان طریق که
از شرع مرسیده و بیانش گذشت بلکه از روایت معتبر
خصال که منتهی با بی عبد الله است همچو استفاده شد
آنکه کسیکه ریش سفید خود را برکند در مرتبه ذم و استحقاق
عذاب مثل ان کسی است که منکوح در دبر شده باشد البیاض
زیرا که می فرماید سه نفر اند که خداوند بانها در قیامت تکلم نمیکند
و نظر لطف بانها نمیفرماید و از برای آنهاست عذاب رد
ناک شدید یکی اول ان کس است که ریش سفید خود را بر
کند و دوم ان کس است که بدست خود استمنا کند یا انگشت
که واطی باشد یعنی فاعل لواط یا کسیکه خود را حاضر بر
این کار قبیح کرده باشد یا کسیکه خودش با خودش یا التي
عمل کند و سوم ان کس است که ملوط باشد بمعنی مفعول و
موطوء که مخذث است این سه طائفة مستحق ان همه عقوبت
خواهند بود و قبح عمل و شأمت فعل ن در طائفة اخیره
که واضح است پس حرمت و قبح و شأمت فعل اول یعنی ان
کس که ریش سفید خود را برکند هم بمذخطة هم قطار بودن
بانها بخوبی معلوم است بلکه در اول عد بودن ان در

روایت

ان

ان

روایت است شمام شدت عذاب آن میشود بد بخانه در این زمان پیره مردان هم ریش خود را می تراشند در حالتیکه بر کنند یک تا روی آنقدر عذاب دارد پس تراشیدن تمام آن دیگر بطریق اولی معلوم است والله الهادی الی الرشاد

فصل هشتم

در کراهت بازی کردن با ریش روی محمد بن علی بن الحسین فی کتاب علل الشرایع عن ابیه عن احمد بن ادریس عن محمد بن احمد عن موسی بن عمر عن یحیی بن عمر عن صفوان الجمال قال قال ابو عبد الله عمی لا تکر وضع یدک فی لحيته فان ذلک یشیر الوجه توجت سلسله این روایت اگر چه واحد است لکن واحد کالف است زیرا که روایت علل است و منتهی بصفوان جمال است که ثقه و عدل و امامی است از حضرت صادق و مقاتل آن است که حضرت می فرماید زیاد بادست در ریش خود بان نکنید زیرا که اسباب کراهت منظر بیدریگی صورت خواهد شد گذشتیم بر اینکه اسباب کراهت منظر میشود بیاعت اندوه و گرفتگی خاطر و آفسرده گی قلب و سوء خلق میشود که تجربه فهمیده شده است بلوغ و عوض شانه کردن زیاد در ریش مستحب است همچنانکه گفته شد در فصول سابقه رجوع فرمایند

باز این روایت در کتاب علل الشرایع

فصل نهم

در کراهت خوابیدن ریش روی فی وصیة النبی اکمل علیه السلام قال یا علی تلمن من الوسواس کل الطین و تقلم الاظفار بالاسنان و اکل اللحیة توجت یعنی روایت پیغمبر ص برای علی علیه السلام فرمود پیغمبر ص یا علی سر چیز است که از وسوسه شیطان است یکی اول خوردن گل است و دوم ناخن را بادندان گرفتن است و سوم ریش خود را بادندان خائیدن یا در دهان گرفتن و از این عبارات کراهت شدید این عمل استفاده می شود بلکه حرمت بواسطه ترا دفش با خوردن گل که حرام است

فصل دهم

در ردیه حلق لحيه است روی عن ابی عبد الله قال قضا امیر المؤمنین عم فی اللحيه اذا حلققت فلم تنبت الدية كاملة فاذا انبتت نكث الدية و رماه الصدوق باسناده عن السكونی مثله توجت یعنی فرمود حضرت صادق عم آنکه قضاوت و حکم فرمود حضرت مولی امیر المؤمنین عم در ریشی که آنرا تراشیده بودند و دیگر موی آن نرویده رویه کامله یعنی یکصد شتر یا هزار شتر طلا و هرگاه بعد از تراشیدن روئیده شده باشد یا آنرا نکت

باز این روایت در کتاب علل الشرایع

در کراهت تراشیدن ریش

ديه كامله قرار داده يعق سوسه سداشتر وكسرى وياسى صدوسى
 وسه مثقال طلا وكسرى و این مضمون را هم صدق در روایت
 کرده است از سكونى بهمين طريقى كه گفته شد پس معلوم ميشود
 حرمت ريش تراشيدن راين روایت بخوبى يرا كه اگر ريش تراشيدن
 از باحات بود معفى نداشت اين ويه سنگين كه مقابلى مي كند
 با ديگر يك خون براى آن معين شده باشد علاوه بر آن فقها
 تغزير هم براى آن قائل شده اند وهكند استفاده منع حلق
 لحيه مى شود از روایات وارده در باب منع تشبه و حال نبأ
 وكذا منع تشبه بجوس و نصارى وامثال آنها كه با تتبع ديده
 وفهميده مى شود براى متبوع البتة ،

تكملة فيها فائدة
 في تقليم الاظفار

تكملة فيها فائدة تقليم الاظفار واخذ الشارب
 والنظير والطلب بالخطى والحناء والحج والافكار الايام

في كتاب مكارم الاخلاق روى عن ابي كهمس عن رجل قال قلت لعبد الله
 بن الحسن علفى شيئاً في طلب الرزق قال قل اللهم تول امرى ولا
 تول غيرك قال فاعلمت بذلك ابا عبد الله قال فقال لا اعلمك
 في الرزق ما هو اَنْفَعُ لَكَ مِنْ ذَلِكَ قال قلت بلى قال خذ من فضلك
 واطفارك في كل جمعة وعز خلف قال رأيت ابا الحسن وانا

اشتكى عيني فقال لا ادلك على شيء اذا فعلت لم تشك عينك
 قلت بلى قال خذ من اظفارك في كل خميس قال ففعلت فلم تشك
 عيني وعن ابي عبد الله قال قال رسول الله ص من قلم اظفاره يوم
 السبت ويوم الخميس اخذ من شارب عوفى من وجع الاضراس وجع
 العينين وعن ابي جعفر قال من اخذ اظفاره وشارب كل جمعة وقال
 حين يأخذه بسم الله وبالله وعلى سنة رسول الله محمد وال محمد لم
 يسقط منه قلامة ولا جزامة الا كتب الله له بها عتق رقبة ولم يمرض
 الا المرضة التي يموت فيها ومن طب لا مئة عن الصادق قال من
 قلم اظفاره يوم الاربعاء فبدأ بالحنصر الايمن وختم بالحنصر الايسر
 كان له امان من الرمذ عن الباقر قال من يقلم اظفاره يوم الجمعة
 يبدى بحنصره من يده اليسرى ويختم بحنصره من يده اليمنى قال الصادق
 من قلم اظفاره يوم الخميس وترك واحداً ليوم الجمعة نفى الله عنه الفقر
 وفي رواية اخرى وس قال رسول الله ص من اراد ان يأمن الفقر وشكاية
 العين والبرص والجنون فليقلم اظفاره يوم الخميس بعد العصر
 وليبدى بحنصره من اليسار وفي المكارم الاخلاق ايضا عن الصادق
 قال تقليم الاظفار والاخذ من الشارب وغسل الرأس بالخطى ينفي
 الفقر ويريد في الرزق وفيه عنه عن ابي عبد الله عن النبي ص قال من قلم
 اظفاره يوم الجمعة اخرج الله قم من انا مله داء وادخل فيها شفاء
 ايضا عنه تقليم الاظفار والاخذ من الشارب من جمعة الى جمعة

امان من الجذام وفيه عنه عن النبي قال من قلم اظفاره يوم الجمعة لم
يسعفك نامله وعنه ايضا قال خذ من اظفارك ومن مشاربك كل جمعة
فان كانت قصارى فحكها فانها لا يصيبك جذام ولا برص عن الصادق
من قص اظفان يوم الخميس ترك واحدا ليوم الجمعة نفى الله عنه الفقر
وفي المكارم الاخلاق قال رسول الله ص الداء ثلاثة والداء ثلاثة فاما
الداء فالدم والمرق والبلغم فدواء الدم الحجامته ودواء البلغم الحمام و
دواء المرق المشي وفيه عن الرضا قال ثلث من عرف من لم يدع من احفاء
الشعر ونكاح الاماء وتشمير الثوب وعنه قال ثلث من سنن
المسكين التعطر واحفاء الشعر وكثرة الطرقة يعف الجحام وفيه
عن النبي قال من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يترك عانته
فوق ربعين يوما ولا يحل لامرأة تؤمن بالله واليوم الآخر ان
تدع ذلك منها فوق عشرين يوما وفيه ايضا عن الصادق قال من
كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يترك عانته اكثر من اسبوع ولا
يترك النورة اكثر من شهر من ترك اكثر منه فلا صلوة له وفيه
فقلا عن كتاب من لا يحضره الفقيه عن الصادق قال غسل الرأس
بالخطمي في كل جمعة امان من البرص والجنون وقال غسل الرأس
بالخطمي ينفي لفقرو يزيد في الرزق وفيه قال ابو الحسن موسى
بن جعفر غسل الرأس بالسدر يجلب الرزق جلبا وقال الصادق
اغسلوا رؤسكم بورتق السدر فانه قد سر كل ملك مقرب ونبي

مرسل ومن غسل رأسه بورتق السدر صرف الله عنه وسوا الشيطان
سبعين يوما ومن صرف الله عنه وسوسة الشيطان سبعين يوما
لم يعص الله ومن لم يعص الله دخل الجنة وفيه نقلا عن تذيب
الاحكام عن الصادق قال من اخذ شارب وقلم اظفاره وغسل
رأسه بالخطمي يوم الجمعة كان كمن اعتق نسمة وفيه عن النبي
قال من اطلق واختضب بالحناء اضده الله من ثلث خصال الجذام
والبرص والاكلة الى طليمة مثلها وقال ميرالمؤمنين في ينبغي
للرجل ان يتوق نورة يوم الاربعاء فانه تحس مستمر ويجوز النورة
في سائر الايام ويرعى انها في الجمعة تورث البرص وعن الرضا
قال من تور يوم الجمعة فاصاب البرص فلا يلو من الانفسه وقال
الصادق الحناء على اثر النورة امان من الجذام والبرص وعن
الرضا قال اربع من اخلاق الانبياء التطيب والتنظيف بالوسخ
وحلق الجسد بالنورة وكثرة الطرقة وفيه عن الصادق قال
ان للدم ثلاث علامات البرء في الجسد والحكمة وديبك الارب
وفي حديث آخر والنعاس وفيه عن الكاظم قال قال رسول
الله ص من كان منكم محتما فليحتج يوم السبت وقال الصادق
الحجامة يوم الاحد فيها شفاء من كل داء وفيه عن ابي سعيد الخدري
قال قال رسول الله ص من احتجم يوم الثلاثاء لسبع عشرة او
لتسع عشرة او للاحد عشرين كان له شفاء من داء السنة و

قال ايضا اجتمعوا الحسرة عشرة وسبع عشرة واحدى وعشرين لا
يتبيخ بكم الدم فيقتلکم ويزيد ايضا عن الصادق قال الحجامة يوم
الثلاثاء سبع عشرة تمض من الشهر واداء لداء سنة وقال في
الحجامة يوم الاحد شفاء وقال الحجامة في الرأس شفاء من سبع
من الجحون والجذام والبرص والنعاس ووجع الضرس وظلمة العين
والصداع وعنه قال الحجامة تزيد العقل وتزيد الحافظة وزيه
ايضا قال رسول الله ص الداء ثلث والداء ثلاث فالداء المرق
والبلغم والدم فدواء الدم الحجامة ودواء البلغم الحمام ودواء المرق
المشي ترجعها برأى تكميل رسالة در اداب نظافات بعد از بيان
منع حلق لحيه و امر بزدن شارب و امر بشانه و اصلاح و ذكر
مضار و فوائد و روایاتی دیگر از پیغمبر ص و یا از ائمه تم از کتاب
مکارم الاخلاق شیخ فقیه محدث رضی الدین ابی نصر حسن بن
فضل طبرسی قدس سره و نور مضمیر یحیی که همه از روایات شیعه
معتبر اند بواسطه اعتبار ناقل شان ذکر کردم در باب اخذ شارب
و تقليم الاظفار یعنی ناخن گرفتن و نویر و شستن سر و ریش با خطی
یا سدر و حجامت کردن و فوائد آنها تا این رساله در این نظافات
تکمیل شده باشد کند اذکر سعد بن مسعود در این امور از اسبوع و
ماه سپس شروع در ذکر روایات عامه در باب منع حلق لحيه
و امر بزدن شارب نمايتم در مآربه دهم انشاء الله تعالى

ترجمه

تا آنکه

تا آنکه مطالع کنندگان کاملاً از روایات خاصه و عامه در
این موضوع مستحضر و باخبر گردند و مسئله بر آنها مخفی نماند
بالجمله ما حصل مفاد روایات فوق از است که ناخن گرفتن
و شارب زدن در روزهای جمعه اسباب صحت و دفع بلا و طول
عمر و توسعة رزق می شود و در روزهای شنبه و یکشنبه
و پنجشنبه اسباب دفع فقر و دفع وجع چشم و دندان و دفع ض
جذام و برص و دماغ جنون خواهد بود و در خصوص ابتداء به
خنصر یمن و انشاء بخنصر یسار یا بعکس در روایات مختلف
است طریق جمع آنها ان است بعد از حصول ظن بصدر
هر دو که اگر در روز چهارشنبه باشد ابتدا بخنصر یمن و
انتهای یسار شود علاج خصوص رمد خواهد بود و اگر در روز
پنجشنبه یا جمعه باشد ابتدا یسار شود و انتها یمن تا درک
ان فوائد و دفع ان مضار مذکوره در روایت نماید و بعبارة دیگر
یا ملاک اختلاف در روزها است از حیث منافع و یا اشتباه
در ذکر ارباع و یا در ذکر تقدم یمن در روایت ارباع از فایح
حدیث و یا اشتباه از راوی و فراموشی و یا شد در تقدم و تاخر
مع ذلك چون اکثریت باروایت تقدم یسار در جمعه است اسباب
ترجیح ان خواهد بود در هر حال برای این کار جمعه و یکشنبه و
پنجشنبه بهتر است و هکذا فوائد شستن سر و ریش با خطی

و یا

وياسد كما افغ فقر باسباب توسع رزق عي شود وهكذا تنوير
 كردن در روزهای شنبه و یکشنبه و کردن در روزهای چهارشنبه
 و روزهای جمعه و بدین دو این دو روز و مذکور
 و کذا اطلاع کردن محل تنویر با حنا یا با سدر که دفع مضرت آن را می
 و دفع جذام و برص و جنون می شود و کذا نجامت کردن و دفع آن
 در روز سه شنبه هفدهم مایا نوزدهم یا بیست و یکم و کذا نجامت
 دوسر برای دفع جذام و برص و جنون و صداع و درد دندان و درد
 چشم و خواب زیاد نیکوست و نیز از فوائد نجامت دفع حکه و
 خارش بدن هم میباشد و اسباب صحت تا سال دیگر می شود
 والله الحافظ الحال بعون الله مشغول شوم بذكر احاديث عامه تا
 انکه قاطبة مسلمين از این رساله همز مندا شوند انشاء الله تعالى

المأثرة العاشرة

نیاموردت من طرق العامة و اما ماوردت من طریق العامة
 فی المنع من حلق اللحي و الامر بقص الشعر و اب نهي و زیات کثیره مرقبه
 عندهم فی الصحاح فلندکر هذه منها تا یبدا لما قد مناه من المنع عن
 الاجفاء و الامر بالاعفاء فی اللحيه و عکسه فی شارب قول اخرج البخاری
 و مسلم عن ابن عمر قال قال رسول الله ص خالفوا المشرکین اذروا اللحي و
 احقوا الشوارب و فی رواية انفکوا الشوارب و اعفوا اللحي و اخرج مسلم

المأثرة العاشرة
 و هم ذکر
 الحاکم
 عاصم

عن ابی هريرة قال قال رسول الله ص جزوا الشوارب و ارحوا اللحي
 خالفوا الجوس و اخرج ابن حبان عن ابی هريرة قال قال رسول
 الله ص من فطرة الاسلام اخذ الشارب و اعفاء اللحي فان
 الجوس یعنی شواربها و تحفی لحاها تخالفوهم خذوا شواربکم
 و اعفوا الحاکم و اخرج مسلم عن ابی هريرة قال قال رسول
 الله ص خالفوا الجوس لانهم كانوا یقصرون لحاهم و یطولون
 الشوارب و اخرج البراز عن انس ان رسول الله ص قال خالفوا
 الجوس خذوا الشوارب و اعفوا اللحي و اخرج ابن ابی شیبته
 عن عبید الله بن عبد الله بن علیة قال جاء رجل من الجوس الی
 رسول الله ص و قد حلق لحيته و اطال شاربه فقال له النبی ص
 ما هذا قال هذا فی دیننا قال لکن فی دیننا ان یحفی الشارب
 و ان یعنی اللحيه و اخرج ابن حبان عن ابن عمر انه قال ذکر
 لرسول الله ص الجوس فقال انهم یؤفرون سبالمهم و یحلقون لحاهم
 فخالفوهم فكان یحز سباله کما یحز الشاة او البعیر و اخرج البراز
 سنداً عن ابی هريرة قال قال رسول الله ص ان اهل الشرك
 یعفون شواربهم و یحفون لحاهم فخالفوهم فاعفوا اللحي و احقوا
 الشوارب و اخرج أحمد فی منده و الطبرانی فی الکبیر و
 والضياء المقدسی عن ابن ابی مامة قال قال رسول الله ص یا معشر
 الانصا و قصوا سبالکم (یعنی طرفی الشارب) و قروا عثانینکم

يعني الحية) وخالفوا اهل الكتاب واخرج احمد عن ابي مامة
 قلنا يا رسول الله ان اهل الكتاب يقصون عثاينهم ويوفون
 سبالم فقال تصوا سبكم ووفوا عثاينكم وخالفوا اهل الكتاب
 واخرج احمد عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الشوارب ولا تشبهوا باليهود والنصرى واخرج حارث بن ابي
 اسامة في مسنده عن يحيى بن ابي كثير قال اتى رجل من العجم
 المسجد وقد فرغ شارب وجرح حية فقال رسول الله
 ما حملك على هذا فقال ان ربي امرني بهذا فقال رسول الله
 ان الله امرني ان افرح حيتي واحفي شاربى واخرج البراز عن
 ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تشبهوا بالاعاجم اعفوا اللحي
 اخرج الديلمي في المسند الفروسي عن ابن عمر قال قال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم ان انا لمحمد نفعي لحانا ونفعي شواربنا وان انا
 كسرى يحلقون لحاهم ويعفون شواربهم هدينا نخالف هديهم واخرج
 مسلم عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اعفوا اللحي واخرج
 الطبراني عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الشوارب واعفوا اللحي واخرج ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم
 قال اعفوا اللحي واخرج مسلم عن ابن عمر قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خالفوا المشركين اعفوا الشوارب واعفوا اللحي

واخرج

واخرج البيهقي عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن
 جده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 احفوا الشوارب واعفوا اللحي واخرج الطبراني عن
 ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وفروا اللحي وخذوا من الشوارب واخرج البيهقي ايضا عن
 ابي مامة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 سبالمكم واخرج الطبراني ايضا عن ابن عمر قال قال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم خذوا من هذا يعفوا الشارب واللحية
 واخرج الخطيب عن ابي سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لا ياخذ احدكم من طول لحيته ولكن من الصدين واخرج ابن
 اسحاق وابن عساكر عن الحسن البصري مرسل قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم عملها قوم لوط بها هلكوا وعدّها الى ان قال وقص اللحية وطول
 الشارب واخرج الطحاوي عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من قطع شعرة من
 لحيته او من تحت لحيته لا يستجاب دعائه ولا تنزل عليه الرحمة
 ولا ينظر الله اليه نظر رحمة وتسمي الملائكة ملعونا وهو عند
 الله قعم بمنزلة اليهود والنصارى واخرج محمد الغزالي في الاحياء
 عن كعب الاحبار قال يكون في اخر الزمان اقوام يقصون لحاهم
 كذنب الحمائم اولئك لا خلاق لهم واخرج مالك والبخاري
 مسلم وابوداؤد والترمذي عن عبد الله بن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال

خالفوا

خالقوا المشركين وورثوا اللحي واحضوا الشوارب فآخراجه احمد
ومسلم وابوداؤد والترمذي والنسائي وابن ماجه عن عايشه
قالت قال رسول الله ﷺ عشر من الفطرة يعني من سنة الانبياء
قص لشارب واعفاء اللحية الخ واخرج البخاري عن ابن عباس
قال قال رسول الله ﷺ لعن الله المتشبهين من الرجال
بالنساء والمتشبهات من النساء بالرجال واخرج الترمذي
عن ابن عباس قال كان النبي ﷺ يقص ما يأخذ من شاربه واخرج
الديلمي عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله ﷺ اول من قص
شاربه ابراهيم ﷺ واخرج احمد الترمذي والنسائي عن زيد بن
ارقم قال قال رسول الله ﷺ من لم يأخذ من شاربه ما طال حتى تنين
الشفة بيانا ظاهرا فليس منا واخرج الديلمي عن ابي امامة قال قال
رسول الله ﷺ اذا رأيتم احدا يقصر الشارب فذاك من اخياركم
واذا رأيتم احدا يطول الشارب فذاك من شراركم واخرج احمد
عن جابر قال قال رسول الله ﷺ من لم يحلق عانته ويقلم اظفاره ويجز
شاربه فليس منا واخرج الديلمي والمستغفرى عن ابن عمر قال قال
رسول الله ﷺ قصوا شاربكم فان نبي سراويل لم يفعلوا ذلك فزنت
نساءهم واخرج مسلم عن ابي هريرة قال قال رسول الله ﷺ جز الشوارب
واخرج الديلمي مرفوعا قال رسول الله ﷺ قص لشارب من الدين
واخرج البخاري عن ابن عمر النبي ﷺ قال من الفطرة حلق العانة

وتقليم

وتقليم الاظفار وقص اشارب واخرج الطبراني عن الحكم بن عمير
قال قال رسول الله ﷺ قصوا الشوارب مع الشفاء واخرج البزار
عن انيس بن رسول الله ﷺ قال خالفوا المحوس جزوا الشوارب و
اعفوا اللحي واخرج الطبراني عن ام عياش مولاة رسول الله ﷺ
قالت كان يعق رسول الله ﷺ يحنى شاربه واخرج البزار والطبراني
عن ابي الدرداء قال قال رسول الله ﷺ الطهارات اربع قص
الشارب وحلق العانة وتقليم الاظفار والسواك واخرج الطبراني
عن ابي هريرة قال قال رسول الله ﷺ وفروا باللحي وخذوا من الشوارب
وانتفوا الابط وقصوا الاظانير واخرج احمد والبيهقي عن
ابن عباس قال قيل للنبي ﷺ لقد ابط اعنك جبرئيل فقال ولم لا يبسط
عني دانتم حولي لا تتنون ولا تغلمون اظفاركم ولا تقصون
شواربكم ولا تنتفون براجمكم واخرج مسلم عن انس قال وقت لنا
رسول الله ﷺ في قص لشارب وتقليم الاظفار وتنفك الابط و
حلق العانة ان لا نترك اكثر من اربعين ليلة واخرج ابن عدي
عن انس قال وقت لنا رسول الله ﷺ ان يحلق الرجل عانته كل
اربعين يوما وان يشق ابطه كلما طلع ولا يدع شاربه يطول ان يقلم
اظفاره من الجمعة الى الجمعة واخرج البزار والطبراني في الاوسط
والبيهقي عن ابي هريرة ان النبي ﷺ كان يقلم اظفاره ويقص شاربه
يوم الجمعة قبل ان يخرج الى الصلوة واخرج ابو نعيم عن محمد بن حاطب

قال

قال كان رسول الله ﷺ يأخذ من شاربيه وظفره يوم الجمعة و
 أخرج أبو الشيخ عن ابن عباس قال قال رسول الله ﷺ التقليم يوم
 الجمعة يدخل لشفاء ويخرج الداء وأخرج الطبراني عن عائشة قالت
 قال رسول الله ﷺ من قلم أظفاره يوم الجمعة وفي من الأسواء إلى
 مثلها وروى عن النبي ﷺ من قلم أظفاره يوم الجمعة كان له أمانا
 من الجذام وحفظ من الجمعة إلى الجمعة وأخرج الديلمي عن ابن عمر
 قال قال رسول الله ﷺ من أخذ شاربيه يوم الجمعة كان له بكل شعرة
 تسقط منه عشر حسنة وتحج عنه عشر سيئات ودفعت له عشر
 درجات وأخرج ابن جبان عن أبي هريرة قال قال رسول الله ﷺ
 من فطرة الإسلام الغسل يوم الجمعة والاستياك وأخذ الشان
 واعفاء اللحي فإن الجوس تعفى شواربه وتغفى لحاهن الفوسم
 خذوا شواربكم واعفوا لحاكم وأخرج الديلمي من نوع ما قال رسول
 الله ﷺ من طول الشارب لم يستجب له دعائه وأخرج في سبائك
 الكرماني قال رسول الله ﷺ من طول شاربيه عذب بأربعة أشياء
 لا يجد شفاعق ولا يشرب من حوضي يعذب في قبره ويبعث
 له منكر ويكفر في غضب وأخرج البراز من حديث عائشة إن النبي
 أبصر رجلا وشاربيه طويل فقال يتوفى بمقص وسواك فجعل
 السؤال على طرفه ثم أخذ ما جاوزه وأخرج الترمذي من حديث
 ابن عباس قال كان النبي ﷺ يقص شاربيه وروى يهون بن مهران

عن

٤

عن ابن عمر قال ذكر رسول الله ﷺ الجوس فقال انهم يرخون سبالمهم
 ويحلقون لحاهم فخالفوهم وأخرج الطبراني والبيهقي من طريق
 عبد الله بن أبي رافع قال رأيت أبا سعيد الخدري جابر بن
 عبد الله وابن عمر ورافع بن خديج وأبا سعيد الأنصاري
 وسلمة بن الأكوع وأبا رافع ينهكون شواربهم كالحلق وأخرج
 أبو بكر الأشرم من طريق عمر بن أبي سلمة عن أبيه قال رأيت
 ابن عمر يقص شاربيه حتى لا يترك منه شيئا وأخرج أبو داود
 عن جابر قال كنا نحفى لسبال الأفيحة أو عمرة إلى غير ذلك
 من الأحاديث الواردة في هذا الباب وفي هذا المقدار
 من الأحاديث غنى وكفاية لمن أراد في دراية ترجمته سلسله
 احاديث فوق تماما من روى وصحاح ست است بالخصوص
 صحيحته بخاري كزهر معتبر تراست وبعد ازان صحيحته مسلم و
 بعد ازان صحيحته ترمذي بعد ازان نسائي وبعد ازان ابى داود
 كه هر کدام مرجع مدارك فقر عامه است ودر زدن آنها كمال اعتبار
 دارند و سلسله آنها غالبا صحى به اندى تابعين كه بعضى ان
 آنها مرضى تريقين است مثل ابن عباس وجابر بن عبد الله و
 ابى لدرء وابى سعيد خدرى ابن عدى امثال آنها بعلاوة
 چون سوق روايات واجع بامر خلافت نيست و بر طبق انها
 از طرق خاصه هم بهمان مضامين روايات رسیده است اعلى

بروضع

لاني

بر وضع و جعل نبوده است و اسباب طهینان بصدر زانهای شود
 و هر منصف با فهم مطالعه تمام احادیث خاصه و عامه مذکوره
 در این رساله نماید و تأمل در مقدمات مذکوره نماید بخوبی
 از مجموع آنها قطع پیدای کند باینکه ریش تراشی مبنوعوض شرع
 است البته هیچ مؤمن متدین جرأت بر اقدام در امر نمیکند
 که آن مبنوعوض صاحب شرع باشد یقیناً نخواهد کرد با کثرت
 آن احادیث مذکوره در این رساله در هر حال مفاد آنها تماماً
 صریح در منع از حلق لحیة و منع از اطالته شوارب و امر بکندن آشتن
 ریش و نزدن شوارب است بلکه در بعضی زانهای فرماید از ما
 نیست کسیکه ریش را بتراند و سبیل را بکند ارد بلند شود و
 در بعضی فرماید از شفاعت من بی بهره و از حوض کوثر محروم
 و معذب بعذاب قبر و گرفتار خشم بگیرین می شوند در بعضی
 در حدادیه بود و نصاری می شوند و در بعضی فرماید از دین
 ماست و در بعضی فرماید خدا مرا امر کرده که ریش را بکنم
 و شارب را بنم و در بعضی میفرماید اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
 سَبَّلَ رَأْسِي نَدْوَالِ كَسْرِي كَرْمُوسِ بُوْدُنْدِ بَعْكَسِ رِيشِ رَا مِيسِرَا شَدْدِ
 و سبیل را بلند میکند از دشمنان مخالفت کنید آنها را و در بعضی
 در خلاصت در قوم لوط بوده که آنها را هلاک کرده و دستای
 آنها یکی تراشیدن ریش بوده و دیگری بلند گذاشتن سبیل است

و در بعضی میفرماید بخا سراسیل سبیل را نزدن ز نهای آنها
 بزن دادن مشغول شدند و در بعضی میفرماید میزان در شناختن
 اختیار از اشرا همین ریش و سبیل است یعنی هر که را دیدید ریش
 گذاشته و سبیل رانده و از اختیار است و هر که را دیدید بعکس
 ریش رانده و سبیل را گذاشته بلند و از اشرا است و در بعضی
 از آنها بیان حال صحابه را می نماید که همه از پیغمبر یاد گرفته بودند
 و سبیل ها را تا روی گوشت لبرها میزدند و خود پیغمبر هم سبیل
 مبارک را میزدند و در بعضی توقیت از جمعه مجعده در اصلاح ریش
 و نزدن شارب و گرفتن ناخن و کندن اتوقیت در تنویر و ذکر فوائد
 آن شده و در روایات طحاوی گذاشتن آنکه پیغمبر فرمود هر که
 قطع کند یک تار از موی ریش خود دعائی او مستجاب نمیشود و
 رحمت بر او نازل نمیشود و خداوند نظر رحمت بر او نمیکند و
 ملائکه از او ملعون مینامند و او در نزد خدا بمنزله یهود نصری
 خواهد بود ملاحظه کنید ابا تقدید پیشتر از این می شود و هکذا
 آن روایت که فرمود از اعمال قوم لوط است که بان هلاک شدند
 و هکذا آن روایت که فرمود که ریش تراش از ما نیست و هکذا
 صریح امر بکندن آشتن و نهی از حلق لحیة و کندن آشتن شارب که هر
 ادله صریحه و اخصه اند بر مبنوعوضی این عمل در نزد صاحب
 شرع ملاحظه کنید در آن روایت حارث بن ابی سامة با سناش

از یحیی بن کثیر که می گوید مردی ز عجم یعنی مجوس آمد خدمت پیغمبر
در حالتیکه ریش خود را تراشیده و سبیل خود را بلند گذاشته بود
پیغمبر با او فرمود چه تو را بر این کاره اشتر است عرض می کند
خدای من مرا باین کار امر کرده است حضرت تکذیبش میکند
و می فرماید بد رستی که خدای من مرا امر کرده آنکه ریش را بگذارم
و شارب را بنم ای آنکسی که لایطق عن الهوی ان هو الارحی یوحی با
تقدید شدید و لوتقول علینا بعض الاقاویل الح ممکن است بگوید
خدای مرا امر کرده و دروغ بگوید العیاذ بالله حاشا و کلا (خاتم)
ای ریش تراش مسلمان چه قصور می کنید یا پیغمبر مرد مجوسی مانع
و تویخ میکند از ریش تراشیدن امت خود را ضعیف می شود حاشا
و کلا کفایت است همین مقدار از احادیث و اخبار خاصه و
عامه و بیانات شافیه در مقدمه رساله و اشاره بادلته از بعد از
برای هر کس که خواسته باشد دلیل مسئله را مستوفادیده باشد
دیگر جای عذر برای حدیثی مانند مکرکی که اصلا بقوانین
شرع و اوامرو نواهی پیغمبر و احکام او اعتنائی نداشته باشد
و چون نفوس شریعه بنهائی رادع خالقانی آنها را مرتدع نکند ناچار باید
رادع خلقی هم در بین باشد تا از افعال تبیحه مرتدع شوند پس لزمت
دول سلاخی فهدستی علمای اعلام در مقام از احتر باطل و اصلاح اشرار
مسلمین بر اینند همچنانکه اشاعت ریش تراشی از خود سلاطین و اسقین

شد از احتران هم باید بحکم سلاطین اسلامی شود و هکذا نسبت
بسایر منکرات و محرمات و منهیات مثل قتل نفس و لواط و زنی
و سرقه و ربای و شرب خمر و اشتغال بقمار و طرب و فرادی با مثال
آنها از محرمات و کذا امر اکیده و اقامه واجبات از صلوة و صوم و
و امثال آنها که تمام مایه دولت و مجلس تقییه و اداره جنیدیه
اهتمام در ترویج داشته باشند بمساعدت علماء تا مستقیم گردد
انشاء الله دیگر عذری برای حدیث از ریش تراشان نماند و نخواهد
ماند و السلام علی من اتبع الهدی و جانب الحزی و الردی،
حررها الاحقر الا فقر عبد الله ابن المبرود ابو القاسم الموسوی
البلادی لبوشهری عفی عنه وعن والديه و ارحامه اسانیده

قد تمت فی یوم الجمعة التاسع عشر من شهر جمادی الاول احد شهر
سنة ١٣٤٢ اثنین و اربعین و ثلاثا ثمانه بعد الالف
من الهجرة النبویة علیه الالف التحیة

کتابه الشیخ محمد عبد الحکیم المعروف بمعجز رقم عفی الله عنه،

فهرست مندرجات رسالت

عدد	عدد
۱	خطبه اول رساله با براعت
۲۰	استمهلال در موضوع رسالت
۴	مابرة اولی در بیانچه رساله
۶	مابرة دوم در مقدمه رساله
۷	مابرة سوم در اینکه احادیث مرجع احکامند
۱۰	مابرة چهارم در بیانات مدارک احکام
۱۲	مابرة پنجم در استمهلال بکتاب خدا
۱۵	مابرة ششم در اشاره به سنت
۲۷	تتمه در معنی سنت
۱۶	مابرة هفتم در اشاره با جماع و حجیة آن
۱۷	مابرة هشتم در اشاره بدلیل عقل
۲	تذنیب در صد کلام رسول
۲۰	مابرة نهم در ذکر احادیث خاصه در لزوم چند فصل است
۲۰	فصل اول در منع از حلق و تحییه و ذکر احادیث آن
۲۲	ترجمه احادیث
۲۴	فصل دوم در فوائد شان ذکر کردن و دران پنج فائده است
۲۴	فائده اول در تسیر بحیرت
۲۵	ترجمه احادیث
۲۷	فائده دوم در استحباب قیام یعنی شان ذکر کردن
۲۷	ترجمه احادیث
۲۹	فائده سوم در استحباب آنه کردن هنگام نمازها
۳۱	ترجمه احادیث
۳۳	فائده چهارم در جواز تمسک

عدد	عدد
۳۴	بجاج یعنی استخوان فیل
۳۴	ترجمه احادیث
۳۵	فائده پنجم در کراهت شان ذکر کردن در حال قیام
۳۵	ترجمه احادیث
۳۶	فصل سوم در استحباب اخذ شارب
۳۷	ترجمه احادیث
۴۰	فصل چهارم در استحباب اصلاح لحیة
۴۱	ترجمه احادیث
۴۲	فصل پنجم در استحباب قص ماناد انقبضه است
۴۳	ترجمه احادیث
۴۴	فصل ششم در کرام موی ویش و دفن آن
۴۵	ترجمه احادیث
۴۸	فصل هفتم در عدم جواز برکندن موی سفید ریش
۴۸	ترجمه احادیث
۵۰	فصل هشتم در کراهت بازی کردن بارش خود
۵۰	ترجمه احادیث
۵۱	فصل نهم در کراهت خائیدن ریش خود
۵۱	ترجمه احادیث
۵۱	فصل دهم در دیده حلق لحیه است
۵۱	ترجمه احادیث
۵۲	تکلمه در فوائد تقلم اطفال و اخذ شارب و تنویر و غیرها
۵۶	ترجمه احادیث
۵۸	مابرة دهم در ذکر احادیث در این باب
۶۵	ترجمه احادیث
۶۸	خاتمه رساله در لزوم سیات

عدد	عدد
والمحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً	۶۹
و باطناً، عبد الله الموسوي البليّ	۶۹
البوشهري،	تاريخ رساله واسم مصنف عفی عنده الله

شایع بود جناب مستطاب عمدة التجار آقای قاعلی صاحب خفیر حمت
پناه حاجی علی اکبر تاجر کازرونی طباطبائی در بندر بوشهر
خلیج فارس - در مطبع خورشید مطلع مظفری اقمردن ۱۹/۱۵
میرزا علی استریت عمر کهادی بمبئی بمباشرت اقا میرزا کریم
تاجر شیرازی بحلیه طبع آراسته گردید بتاريخ ۲۴ شهر جماد الاولی
۱۳۴۳ هـ

مخفی نماند برای حصول اجر و ثواب و طلب مغفرت
بجهت رحمت پناه جنت و رضوان آرامگاه حاجی
علی اکبر تاجر کازرونی طباطبائی از قلیشه انمروحوم
اقدام در طبع و نشر این کتاب گردید





